.ناى حكمت

مواعظ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر غفارى

نويسنده : جواد محدّثى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# سخن ناشر

گوهرهايى ناب از پيشوايان معصوم - كه درود خدا بر آنان باد در صدف كتابها و گنجينه كتابخانه ها نهفته اند كه چون آشكار گردند، دلربايى مى كنند؛ حكمتهايى كه انديشه ها بدانها سخت نيازمندند و دست انسان امروز از دامان بلندشان كوتاه است . روا نيست كه اين گوهرهاى بى بديلِ مخزنِ عرفان را در اين عصر پرنياز و به اين نسل عطشناك عرضه نكنيم .

امروز مناسبترين زمان براى ارائه معارف ناب اسلامى است ؛ ارائه اى نوين و به گونه اى دلنشين ؛ در اسلوبى شيوا و با شيوه اى زيبا؛ در جذابترين قالبها و دلرباترين جامه ها.

در اين عصر كه بينشهاى رشد يافته از نظاره خارستان مكتبهاى مادّى به ستوه آمده و انديشه هاى بالنده از كاوش در شوره زار مرامهاى ساخته افكار عليل ، ملول گشته و وجدانهاى بيدار از تماشاى نابسامانيهاى جوامع بشرى به عذابى دردناك گرفتار شده و جانهاى هشيار از تنفّس در فضاى آلوده مفاسد اجتماعى به تنگ آمده اند و همگى در جستجوى راه نجات و آب حياتند، و در عصرى كه باروهاى سستْ بنيان مسلكهاى الحادى همچنان در حال فرو ريختن است و نسل سرگشته و هراسناك امروز در پى يافتن پناهگاهى امن و دژى استوار است ؛ بر انديشمندان متعهد و نخبگانِ پرورش يافته مكتب الهى اسلام ، فرض است كه از بوستان با طراوتِ معنويت و محضر پر فيض ارباب عصمت ، گلهاى معرفت برگيرند و به خردمندانِ دردمند و جويندگان حقيقت ، بخصوص نوجوانان و جوانان پاك نهاد كه طالبان حقيقى اين سرچشمه هاى آب حياتند، تقديم نمايند.

اين دفتر كه به قلم زيبا و تواناى اديب فرزانه استاد جواد محدّثى تبيين و تشريح شده و پنجمين دفتر از سلسله مباحث «پيام معصومان» است ، ارمغانى است از بوستان خاندان عصمت عليهم‌السلام و برگزيده اى از حكمتهاى ژرف پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه به يار صاحبدل و صحابى رازدار خويش «ابوذر غفارى » به وديعت داده اند تا خود بهره گيرد و سپس به همه تشنه كامان زلال معرفت در همه اعصار برساند.

اميد آنكه شهدى باشد جان پرور در كام جويندگان سرچشمه آب حيات و رهپويان راه نجات . ان شاء اللّه .

ديدگاهها و راهنماييهاى خوانندگان ارجمند را بر ديده سپاس مى نهيم و از خداوند توفيق معرفت و طاعت و ارائه ارمغانهايى ديگر از اين باب را مى طلبيم .

مؤسّسه فرهنگى انتشاراتى پارسايان

# درباره اين كتاب

وقتى موعظه ، از زبان پيامبر باشد و از جان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بجوشد، و بر جان و دل «ابوذر» نشيند، سزاوار است كه گوش جان همه عالميان در همه زمانها آن حكمتهاى تراويده از زبان رسول را مشتاقانه خريدار شود و چهره روح درچشمه زلال اين مواعظ، شادابى يابد.

«ناىِ حكمت» نبوى ، زمزمه گر نواى بيدارى فطرت و رويش يقين و معرفت در بوستانِ جانهاى پند نيوش است . سپاسگزار خدمات و تلاشهاى پيشينيانيم كه با تاءليفات خويش ، گنجينه اى از معارف والاى مكتب را براى آيندگان به ميراث نهادند، تا ما امروز پس از چهارده قرن ، بتوانيم كنار «مائده آسمانىِ» احاديث بنشينيم و سخنان پيامبر به ابوذر را بخوانيم و بشنويم وپند گيريم .

آنچه مى خوانيد، شرح گونه اى فشرده بر فرازهاى مواعظ بلندى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به «ابوذر غفارى» تعليم داده است ، سخنانى حكمت بار و سودمند، از پيامبر حكمت و حكومت ، به شهيد زنده ربذه ، حضرت ابوذر عليه‌السلام كه متن آن در كتب حديث نيز آمده است .(١)

گرچه اين مواعظ، پيشتر هم به صورتهاى ديگر همراه با ترجمه منتشر شده است ، امّا ترجمه و تبيينى كه در اين كتاب مى خوانيد، از نظر قلم و نوع برداشت و زاويه ديد، ويژگيهايى دارد كه مى تواند براى اهل مطالعه در اين روزگار، بويژه جوانان جوياى يقين و پوياى راه كمال و سلوك روحى ، مفيدتر باشد.

قم - جواد محدّثى

تابستان ١٣٧٦

# الگو گرفتن از الگوها

«ابوذر غفارى»، شاگردى است ممتاز، در مكتب اسلام .

استادش «محمد» استصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

كتابش ، «قرآن»،

دوره آموزش ، «طول عمر»،

رشته آموزشى ، «انسانيت».

ابوذر، انسان نمونه و الگوى والايى است ، براى همه آنان كه مى خواهند در «مكتب اسلام » و در تربيت دينى ، «چگونه بودن» را بياموزند.

بى شك ، آنچه ابوذر از پيامبر مى آموزد، درسهايى است متعالى تر از آنچه ديگران در فكر فرا گرفتن آنند.

خوبست كه ما هم اين درس را بياموزيم و به كار گيريم .

تا زندگى مان معنى پيدا كند،

و حياتمان «هدفدار» شود،

و حركتمان «جهت دار» گردد،

و جهت حركتمان به سوى «خدا» گردد، كه ... «الى اللّه المصير».

# شاءن نزول

«ابوالاسود دوئلى»، يكى از ياران خالص على عليه‌السلام و شيعيان پاك و مدافعان سرسخت و وفادار ولايت ، مى گويد:

در ايامى كه «ابوذر غفارى» اين يار محبوب پيامبر و صحابى انقلابى و شورگستر آن حضرت در «ربذه» تبعيد بود، پيش او رفتم .

ابوذر گفت :

روزى در مسجد، خدمت رسول گرامى رسيدم .در مسجد، جز پيامبر اسلام و على عليه‌السلام كسى ديگر نبود.خلوت مسجد را مغتنم شمردم و پيش رسول اللّه رفته ، گفتم :

«اى رسول خدا!پدر و مادرم فدايت ... مرا وصيت و سفارشى كن ، تا خداوند مرا به خاطر آن سود دهد.

فرمود:

«چه خوب ، اى ابوذر!

«تو از مايى . تو از خانواده مايى ، و تو را سفارش مى كنم كه آن را خوب فراگيرى ، وصيت و توصيه اى كه در بردارنده تمام راهها و روشهاى خير و خوبى است . اگر آن را بياموزى و پاسدارش باشى ؛ به منزله دو بالى خواهد بود كه تو را در پرواز مدد كند...»

# محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، معلم توحيد

از اينجا، سخنان پيامبر به ابوذر شروع مى شود.رسول خدا، شاگردى ممتاز و گوشى پندنيوش و قلبى آگاه را در پيش و رو به رو دارد و مى داند كه پيام و سخنش بر دل خداشناس خواهد نشست .مى داند كه نصيحت و توصيه هايش ، تباه نخواهد شد و هدر نخواهد رفت .

محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابوذر، رو به روى هم اند. رسول خدا سخن مى گويد «ابوذر»، گوش جان را به اين چشمه سار زلال معرفت و تعليم گشوده است .

پيامبر، سخن را از «خدا» آغاز مى كند:

«اى ابوذر!

خدا را آنگونه عبادت كن كه گويا او را مى بينى .

اگر تو او را نمى بينى ، او تو را مى بيند.

بدان كه سرآغاز عبادت و خداپرستى ، «معرفت» و «شناخت» است . او قبل از هرچيز، «اوّل» است و چيزى پيش ‍ از او نبوده است .

او يكتايى است كه دوّمى ندارد.

پاينده اى است كه نهايت ندارد.

آسمانها و زمين و آنچه در آنهاست ، پديد آمده از قدرت اوست .

او. «آگاه» و «توانا» است ...» (٢)

# رسالت جهانى پيامبر

پس از اين درس نخست توحيدى ، پيامبر به درس دوم مى پردازد. از دعوت جهانى خويش مى گويد. و... از فلسفه بعثت مى فرمايد:

«پس از توحيد مرحله دوم «بندگى خدا» ، ايمان آوردن به من است و اعتراف و اقرار به اين كه خداوند مرا به سوى تمامى بشريت ، به عنوان للّه للّه «بشير» و «نذير» فرستاده است ، تا اينكه خلايق را به فرمان خدا به سوى حق (كه خداوند است) دعوت كنم ...» (٣)

آنگاه به نقش جهت دهنده و نظام بخشى و وحدت آفرينى «اهل بيت» اشاره مى كند و در مقام برقرارى پيوند استوار و محبت عمل آفرين با اين «خانواده» مى فرمايد:

«پس از توحيد و اعتراف به رسالت من ، دوستى كردن با «اهل بيت من» است ، اين خانه و خانواده اى كه به خواست خدا و اراده او نجس و پليدى از آن رفته و به «طهارت» رسيده است .

اى ابوذر!... بدان كه خداوند، اهل بيت مرا در ميان امتم ، همچون كشتى نجات بخش نوح قرار داده است كه هر كه بر اين سفينه برآيد، نجات مى يابد و هر كه از آن روى بگرداند، غرق خواهد شد...» (٤)

# درسى براى زندگى

مشغله ها، هميشه باز دارنده انسان از تلاشهاى پيش ‍ برنده است . آفتهاى جسمى و بيماريها، سرعت پرواز انسان را مى كاهد. خوشبخت كسى است كه تنى سالم و فرصتى آزاد و فراغتى داشته باشد تا بتواند به آنچه كه «بايد» برسد و دست يابد.

پيامبر، در ادامه سخنانش با ابوذر، با يادآورى اين مطلب ، اين درس بزرگ را مى دهد كه بايد از فرصتها، تندرستيها، تواناييها، فراغتها و جوانيها، حداكثر استفاده را برد. پس از بيان اين نكته كه بيشتر مردم در دو نعمت «صحت» و «فراغت» مغبون و زيان زده اند، مى فرمايد:

«... اى ابوذر!

پنج چيز را قبل از پنج چيز، قدر بشناس و غنيمت بدان :

جوانى ات را، قبل از پيرى ،

تندرسى ات را، قبل از بيمارى ،

دارايى ات را، قبل از تنگدستى ،

فراغت خود را، قبل از گرفتارى ،

و... زندگيت را، قبل از مرگ ...» (٥)

راستى ، چه درس شگفت و بزرگ و حكيمانه اى !مگر نه اينكه سرمايه هاى سودآور انسان در بازار زندگى ، عبارت است از:

«جوانى»، «سلامتى»، «امكانات مادى»، «فراغت» و سرمايه «عمر»؟! و مگر نه اينكه آفت هر يك از اينها، در كنارش بيان شده است ؟

اگر بتوانيم در جوانى ، كارى براى پيرى بكنيم ،

اگر بتوانيم از تندرستى ، بهره كامل ببريم ،

اگر موفق شويم «مال» را در جاى درست خود، مصرف و خرج كنيم ،

اگر از فرصتهاى گرانبها، حداكثر استفاده را بگيريم ،

و اگر از عمر گرانمايه ، براى خانه ابدى و سراى آخرت ، ره توشه اى برداريم ،ديگر چه غم و اندوهى ؟

بيشتر زيان زدگان ، كسانى اند كه گهر وقت را، رايگان از دست مى دهند. مگر مى توان وقت رفته را باز آورد؟... هرگز!

از رسول خدا بشنويم :

«... اى ابوذر!

از اين كه كارى را به آينده موكول كنى (و كار امروز را به فردا بيفكنى تسويف)بپرهيز.

تو امروز، در مقابل امروزت هستى ، از آينده چه خبر دارى ؟

اگر فردايى داشتى ، براى فردايت چنان باش كه براى «امروز» ت بودى .و اگر به «فردا» نرسيدى ، بر كوتاهى و قصور امروز، اندوه نخواهى داشت .

اى ابوذر!...

چه بسا كسانى كه به استقبال روزى مى شتابند و در انتظار «فردا» للّه يى هستند ولى هرگز به آن نمى رسند. اگر به «اجل» و سرنوشت آن بينديشى ، آرزوهاى دور و دراز، و مغرور شدن به آنها را دشمن خواهى دانست ...»

«اى ابوذر!

در دنيا چنان باش كه گويى غريبى هستى ، يا يك رهگذر، و خود را از اهل گور به حساب آور...» (٦)

دنيا همچون پلى است كه بايد از آن عبور كرد تا به سراى جاودان «آخرت» رسيد. دنيا، يك مسافرخانه است . دنيا، يك منزلگاه سر راه است و ما، مسافرى رهگذر...

ما، آخرتى هستيم ، نه دنيايى . بايد از اين «فرودگاه» براى آن «قرارگاه» ره توشه برگيريم . وطن ما خانه ابدى آخرت است . بايد فكر كنيم كه ما را در گور گذاشته اند و فرصت از دست رفته ، و بايد حساب عملكرد خود را پس بدهيم . بيا ره توشه برداريم ..

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ادامه صحبتهايش مى فرمايد:

«... اى ابوذر!

قبل از بيمار شدن ، از سلامتى ات بهره بردارى كن و قبل از مرگ ، از حيات خود، چرا كه ، نمى دانى نام و نشان تو در فردا چيست .

اى ابوذر! بپرهيز از اين كه مرگ ، در حال لغزش و خطا تو را دريابد، كه ديگر نه امكان بازگشتى هست و نه پوزش ، پذيرفته مى شود و نه تو را براى آنچه به جا نهاده اى مى ستايند و نه اشتغالات ، عذرى به حساب مى آيد...» .(٧)

# تعهد در برابر فرصتها

حساسيت پيامبر را نسبت به «وقت» و گذران عمر و سپرى شدن فرصتها و استفاده شايسته نكردن از آن مى بينيم . پيامبر در ادامه سخنانش با ابوذر، روى اين مساءله تاءكيد فراوان دارد.

سرمايه داشتن و تجارت نكردن ،

فرصت داشتن و زيان بردن ،

زنده بودن و عمر را به بطالت گذراندن ،

كيمياى عمر را ارزان فروختن ،

اينها چيزهايى است كه پيامبر اسلام ، بشدت نسبت به آنها حساسيت نشان مى دهد و در هدفدارى حيات انسان ، براى پرداختن به آن ، جايى خاص قرار داده است . باز بشنويم از زبان آن حضرت :

«.. اى ابوذر!

بر عمر خويش ، بيش از درهم و دينارت حريص باش !...» (٨)

عقل حسابگر، به محاسبه امور مالى ، دخلها و خرجها، موارد مصرف ، سودها و زيانها، به طور جدى مى پردازد، ولى ... آيا عمر و وقت ، ارزش درهم و دينار را هم ندارد؟! آيا به حساب مصرف عمر هم مى پردازيم ؟!

در رابطه با اعمالمان ، آينده اى پرخوف و خطر در پيش ‍ داريم ،

گردنه هايى صعب العبور، ايستگاههايى براى بازرسى و تفتيش دقيق ، توقفگاههايى براى حساب !

پيامبر دلسوز، و تربيت دهنده جانها، اينها را به ابوذر يادآورى مى كند:

«اى ابوذر!...

هر يك از شما منتظر چيست ؟

ثروتى كه طغيان آور است ؟ فقرى كه نسيان آور است ؟ مرضى كه به فساد مى كشد؟ پيرى و كهولتى كه زمين گير مى كند؟ يا... مرگى كه شتابان به سراغ مى آيد؟ يا دجّالى كه بدترين غايب مورد انتظار است ؟ يا فرا رسيدن قيامت را؟

و... ساعت قيامت ، وحشت بارتر و تلختر است !...» (٩)

# تعهد علم و دانش

دانش ، نور و روشنايى است .

اما آنگاه كه همراه با تقوا و خدابينى باشد. وگرنه ، دانش ‍ بدون دين و علم بدون عمل ، جزوبال بر گردن دانشمند، چيزى نيست .

علم ، بايد نافع باشد و دانش بايد به حال جامعه مفيد افتد، وگرنه آفت جامعه خواهد بود. پيامبر مى فرمايد: «در قيامت ، بدترين مردم نزد خداوند، ازنظر موقعيت ، عالم و دانشمندى است كه خود و ديگران از علمش نفع نمى برند.(١٠)

ثمر علم اى پسر عمل است ورنه تحصيل علم دردسر است علم بايد در خدمت مردم باشد، و وسيله آگاهى دادن ، بصيرت بخشيدن ، راهنمايى كردن ! نه مايه تفاخر... و سرمايه غرور! نه وسيله مباهات و دانش را به رخ ديگران كشيدن .

ادامه سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

«اى ابوذر!...

هركس دانش بطلبد، تا مردم را به طرف خود جلب كند، هرگز بوى بهشت را نخواهد يافت .

هركس دانش بجويد، تا به كمك آن ، مردم را بهتر بفريبد، هرگز بوى بهشت را نخواهد يافت .» (١١)

جنگِ «تخصّص» و «تعّهد» و نزاع «تكنيك» و «تقوا» ريشه در همين مساءله دارد.

چو دزدى با چراغ آيد گزيده تر برد كالا!

پيامبر اسلام ، برحذر مى دارد كه علم ، در جهتِ فريب مردم به كار رود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تيغ دادن در كف زندگى مست به |  | كه افتد علم ، نا كس را به دست |

# غرور علمى

يكى از بزرگترين شهامتها، اعتراف به «جهل» است . اگر چيزى را نمى دانيم ، بدون توجيه و تاءويل ، و شيره ماليدن سر خلق اللّه ، بدون چرب زبانى و سالوس بازى و پشت هم اندازى ، صريح و باشجاعت ، بگوئيم : «نمى دانم»!

اين ، مشكلتر از به خاك رساندن پشت حريف در كشتى است و بيش از شكست دادن دشمن در ميدان رزم ، نيرو مى طلبد؛ زيرا اينجا ما با دشمنى ، نيرومند، به نام «نفس» دست به گريبانيم كه در خانه دلمان جا دارد. هرچيزى آفتى دارد، و آفتِ علم ، «غرور» است . غرور علمى ، انسان را از اعتراف به جهل و نادانى باز مى دارد.

از رسول خدا بشنويم :

«... اى ابوذر!

وقتى از چيزى سؤ ال شد كه نمى دانى ، بگو: «نمى دانم» .

كه هم از پيامدهاى ناجور آنچه نمى دانى نجات يابى ،

و هم از عذاب خداوند در قيامت !...» (١٢)

آرى ... اين ، شجاعت و قهرمانى مى خواهد. دليرى فقط در تيغ كشيدن و تير انداختن نيست . ميدان رزم ، فقط جبهه بيرونى جنگ با دشمن روياروى ، نيست . «نفس» نيز حريفى است كه براى مبارزه ، «حريف» مى طلبد.

پيامبر اسلام ، عبور مى كرد. به جمعيتى كه پيرامون يك قهرمان جمع شده و به تماشاى وزنه برداى و زورآزمايى او ايستاده بودند، برخورد. فرمود:

«قهرمان كسى است كه بر «نفس» خود غالب شود!»

اعتراف به جهل ، يكى از اين ميدانهاست كه قدرت و غلبه و شجاعت انسان ، آزموده مى شود.

# خسارت علم بدون عمل

در اسلام ، آنچه تكليف آور است . «دانايى» و «توانايى» است . هرچه انسان بيشتر «بداند» و «بتواند»، مسؤ وليتش ‍ سنگينتر است . «علم» و «قدرت»، زمينه مسؤ وليت انسان مسلمان است . اگر «دانش»، دست انسان را نگيرد و به «نجات» نرساند، وبال گردن است و مايه بدفرجامى .

خسارت ، از آنِ كسى است كه چيزى نمى داند. خسران زده تر، كسى است كه مى داند ولى عمل نمى كند.

حكيمى را پرسيدند: عالم بى عمل به چه ماند؟

گفت : به درخت بى ثمر. (گلستان سعدى)

آنچه بيشتر مايه رسوايى و خسران است ، مربوط به آخرت است . از زبان پيامبر بزرگ بشنويم :

«اى ابوذر!.

در قيامت ، گروهى از بهشتيان به اهل دوزخ رو كرده ، مى پرسند:

ما به كمك تعليمها و آموزشهاى شما و در سايه تاءديب و تربيت شما به بهشت وارد شديم . شما خودتان چرا به دوزخ افتاديد؟

مى گويند:

ما به خير دعوت مى كرديم . ولى خودمان عمل نمى كرديم .» (١٣)

آيا اين خسارت نيست كه انسان ، دارويى براى درمان بيماران يا مشعلى براى هدايت ديگران تهيه كند، ولى خود در كام مرض بميرد يا در دام ظلمت بماند؟!

هم ندانستن عيب است ، هم به دانسته عمل نكردن .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادامه مى دهد:

«اى ابوذر!...

حقوق پروردگار، بيش از آن است كه بندگانش بتوانند ادا كنند.

نعمتهاى خدا، افزونتر از آن است كه بندگان ، قدرت شمارش آن را داشته باشند.

اى ابوذر!..

تو، در گذشت شب و روز، در حالى به سر مى برى كه اَجَلها كم مى شود، كارها دقيقاً محفوظ است ، مرگ هم ناگهان مى رسد.

هر زارع و كشتكارى ، آنچه را كاشته درو مى كند (گندم از گندم برويد، جو ز جو...)

هركس به هر چيزى برسد، خداوند عطا كرده ، و هركه از گزند و شرّى محفوظ مانده ، خداوند نگهبانش بوده است ...» (١٤)

# سيماى پرهيزكاران

«اى ابوذر!...

پرهيزكاران ، سرورانند. و فقها، رهبران .

همنشينى با اهل تقوا و فقه ، سبب فزونى دانش و دين است .

مؤ من ، گناهش را همچون صخره اى سنگين مى بيند كه مى ترسد بر سرش بيفتد و... كافر، گناه خود را همچون مگسى مى بيند كه بر بينى اش مى گذرد.

اى ابوذر!...

هرگاه خداوند، اراده نيكى به بنده اى بكند، گناهانش را هميشه پيش چشمش قرار مى دهد و هرگاه ، خوبى كسى را نخواهد، گناهانش را از يادش ‍ مى برد...» (١٥) (كه موفق به توبه نشود).

يكى از بزرگترين گناهان ، كوچك شمردن گناه است . اين ، نشانه غرور انسان است . اگر انسان نسبت به معصيتها، بى توجه باشد، موفق به توبه هم نخواهد شد. كسى كه بى توبه بميرد، در قيامت بايد پاسخگوى خطاها و نافرمانيهايش ‍ باشد.

حيف است كه وجود، در باتلاق گناه ، خفه شود.

ظلم است كه هستى ، به گناه آلوده گردد.

ستم بر انسان است و ناسپاسى از خدا، كه انسان «گنهكار» شود.

انسان براى طاعت آفريده شده .... نه معصيت ! و براى عبادت ، ... نه سركشى ! و براى رحمت ، ... نه عذاب و براى وصال ... نه هجران ! و براى صعود، ... نه هبوط و سقوط!

گرچه گناهان را به «صغيره» و «كبيره» تقسيم كرده اند و «كبائر» را زشت تر و عذاب آن را دردناكتر از «صغائر» دانسته اند ولى ... گناه ، گناه است . از اين جهت كه نافرمانى است ، كوچك و بزرگ ندارد. وقتى درك كنيم كه سرپيچى از فرمان چه كس ‍ شده است ، آنگاه از گناه كوچك هم هراس خواهيم داشت و «گناهان صغيره» را هم ترك خواهيم كرد.

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سفارش به ابوذر، ملاك را اينگونه روشن مى كند:

«اى ابوذر!... به كوچكى گناه نگاه مكن .

نگاه به عظمت كسى بنگر كه نافرمانى اش كرده اى ...

اى ابوذر!...

يك انسان ، حتى به خاطر گناه ، از رزق محروم مى شود.

بهره مند، كسى است كه سخنش با عملش يكى باشد. و گرفتار آنكه قول و فعلش با هم ناسازگار باشد.

اى ابوذر!

آنچه به تو مربوط نمى شود و در قبال آن مسؤوليتى ندارى رهايش كن . آنچه را به تو مربوط نيست مگو و زبانت را در زندان اختيار خويش قرار بده ...» (١٦)

(زبان سرخ ، سر سبز مى دهد برباد...) و مگر كم گناهى است كه از طريق زبان انجام مى گيرد؟

دهان چون قفلى است كه اژدهاى زبان را به بند كشيده است . كليد اين قفل و درب بايد در اختيار تو باشد. هروقت خواستى سخن بگويى ، آنچه را با عقل و ايمان و با شرع و خرد منطبق است بر زبان آورى .

در حديث است :

«شايسته ترين چيزى كه مستحق محبوس ساختن است «زبان» است . اگر زبان آزاد باشد هر چه بخواهد بگويد، روزى سر از غفلت برخواهيم داشت كه بارى سنگين بر دوشمان است ، بارى سنگين از:

تهمت و افترا، دروغ و شايعه پراكنى ، استهزاء و سخن چينى ، لغويات و ياوه گويى ، غيبت و اهانت ، فحش و ناسزا...

آن وقت ، اين جان پاك بايد زير اين همه بار ناپاكى خُرد شود و روزى پاسخگوى آن «گفته ها» و اظهارات باشد. آرى ... از «گفته» هم سؤ ال خواهد بود. آيا بهتر نيست كه بر زبان ، مهر بزنيم و با مهار تقوا، آن را كنترل كنيم ؟

مزن بى تاءمل به گفتار، دم نكو گو، اگر دير گويى ، چه غم ؟!

# راز برترى

خداوند، عادل است ؛ ليكن به آنكه بيشتر كار و عبارت كند، پاداش بيشتر مى دهد. و اين نه تبعيض كه عين عدالت است . در درجات آخرت نيز همين گونه است .

رتبه هاى مختلف بندگان ، نزد خدا و در بهشت ، در گرو برترى و پيشگامى و استمرار هركس در عبادت و تقوا و جهاد و خدمت است . كلام نبوى را در اين باره بشنويم :

«اى اباذر!...

خداى سبحان در قيامت ، گروهى را به بهشت مى برد و به آنان آن قدر (نعمت و مرتبت) عطا مى كند كه خسته مى شوند. درحالى كه برتر و بالاتر از آنان ، گروهى در درجات رفيعترى قرار دارند.

وقتى چشمشان به آن والاتران مى افتد، آنان را مى شناسند، و مى گويند: خدايا! اين برادران ، در دنيا با ما و همراه ما بودند. چه شد كه آنان را برما برترى بخشيدى ؟

گفته مى شود:

هيهات ! هيهات ! وقتى شما سير بوديد، آنان گرسنگى مى كشيدند.

وقتى سيراب مى شديد، آنان تشنه بودند.

وقتى در خواب بوديد، چشم آنان (به عبادت و گريه) بيدار بود.

اى ابوذر!...

خداى بزرگوار، نور چشم و فروغ ديدگانم را در «نماز» قرار داده است . و همانگونه كه براى گرسنه ، «طعام» و براى تشنه ، «آب» را محبوب ساخته ، نماز را نيز محبوب من قرار داده است .

گرسنه هرگاه غذا بخورد، سير مى شود.

امّا من ... هرگز از «نماز» سير نمى شوم !...» (١٧)

اين است راز برترى انسانهايى بر انسانهاى ديگر. قرب جستن به خدا از راه عبادت ، سحرخيزى ، شب بيدارى ، تهجّد.

چگونه مدعى عشق خداست ، آنكه شب را، همه شب ، تا سحر مى خوابد و درِ خانه خدا را نمى زند و با حلاوت مناجات و شيرينى «ذكر خدا» بيگانه است ؟ چگونه ادعاى مسلمانى دارد، آنكه از درد و نياز همسايه و برادر دينى اش بى خبر است ؟

«اى ابوذر!...

تا وقتى در حال نمازى ، پيوسته در خانه خدا را مى زنى .

و هركس ، درِ هر خانه اى را زياد بكوبد، بالا خره باز خواهد شد!...» (١٨)

هم نجوا شدن با صدّيقان متهجّد و نماز شب خوانان پرسوز، انسان را به رتبه آنان نيز مى كشد و مى رساند... امروز روز عمل است . نتيجه و نمره و پاداش در قيامت معلوم مى شود. دريغ و حسرت ، بر آنان كه از مزرعه امروز، براى فرداى نيازمندى ، برگ و بار و رهتوشه اى برندارند...

«... اى اباذر!

اگر هر نمازگزار، خبر داشت از نيكيهايى كه ميان آسمان و زمين بر او فرو مى ريزد و مى دانست كه در نماز، با چه كسى به سخن ايستاده است ، هرگز دست از نماز نمى كشيد...» (١٩)

آرى ... نماز، حضور در بزم ديدار الهى است و نشستن برمائده رزق معنوى پروردگار. از اين سفره رزق و مائده معنوى ، بى بهره نمانيم ...

# دو مرز بى نهايت

فاصله اى كه ميان «خداجويان» و «خودخواهان» است ، از خاك تا خداست . خاكيان با افلاكيان ، قابل مقايسه نيستند و دو مرز تا بى نهايت ، ميان آنان كه تا حد و مرز فرشته اوج مى گيرند، يا تا پستى حيوانيت سقوط مى كنند، وجود دارد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز را، عاملى در اين قلمرو، براى تعالى و رشد مى داند و به ابوذر مى فرمايد:

«اى اباذر!...

هر كه غير از نمازهاى واجب ، در شبانه روز دوازده ركعت نافله بخواند، بر خداست كه او را به بهشت ببرد... نماز ستون دين است» (٢٠)

تفاوت بندگان خدا، از خاك تا خدا، در همين «پيوند با خدا» نهفته است .

يكى از عبادت خدا لذّت مى برد، ديگرى حال و حوصله نماز و قرآن و دعا ندارد. آيا رواست كه نتيجه يكسان ببرند؟...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو و چشمهايت ، كه هميشه خواب است |  | من و قلب پاكم ، كه زلال آب است |
| من و چشم بيدار، تو و ديده برهم |  | من اميد فردا، تو فسرده غم |
| تو زظلمت شب ، من از آفتابم |  | تو به «خويش» پابند، من از آن رهايم |
| تو و ناله هايت ، من و نغمه هايم |  | تو و رنج پستى ، من و گنج هستى |
| تو و دردِ «ماندن»، |  | من و... شوقِ «رفتن»! |

آرى ... «چگونه بودن» است كه رتبه ها را مشخص ‍ مى سازد.

وقتى نماز، پيوند عاشقانه خالق و مخلوق باشد و نيايش ‍ «بنده» با «خدا» و گفتگوى دو دوست ، نجواى دو حبيب و راز و نياز دلبر و دلداده ، مگر كسى از اين گونه نماز، خسته مى شود؟

قلبى به عظمت قلب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نماز وقتى پيش روى خداست و معرفتى به ژرفاى شناخت و عمق معرفت نبوى ، در برابر اقيانوس كران ناپيداى عظمتِ «اللّه» قرار مى گيرد، خستگى و ملالت يعنى چه ؟ و اصلاً سخنى جز شوق نمى توان گفت .

مسجد، خانه خداست و سنگر مردم ، و محل آموزش ‍ مسلمانان و سكوى عروج مؤ منين . و انسان را از مفاسد و منكرات باز مى دارد و موجب قرب به خداست . دلها را آرامش ‍ مى بخشد و روح را صفا مى دهد.

# گذرگاه جاودانگى آخرت

«اى ابوذر!

دنيا، زندان مؤ من است و بهشت كافر.

مؤ من در دنيا، به حزن و اندوه ، روزگار مى گذراند، و چرا نه ؟ در صورتى كه در آخرت ، به جهنّمى كه انسانها واردش مى شوند، وعده داده شده ، به علاوه در دنيا، مؤ من با گرفتاريها و ابتلائات رو به روست . و در مقابل ، چشم داشت پاداش از پروردگار دارد.

از اين رو، اندوه دائمى اش ، تا رسيدن به راحت و كرامت ادامه دارد.

اى ابوذر!...

خداوند به چيزى همچون «اندوه طولانى» عبادت نشده است ...» (٢١)

قبلاً هم رسول ، از «دنيا» گفته بود.

و از فرصتهايى كه مى گذرد و ما در برابرش متعهديم

و از عمرى كه نسبت به مصرف آن مسؤ وليم

اينك ، بار ديگر: دنيا به منزله زندانى براى مؤ من . زندانى كه بايد از آن «آزاد» شد. محبسى كه بايد از آن پرگشود و به سوى آفاق «ابديت» پرواز كرد.

مؤمن ، متعلّق به اين دنيا نيست . مرغ باغ ملكوت است ، و دنيا، تنگنايى است كه انسان مؤمن ، به حالت «تكليف» در آن بسر مى برد.

در دنيا هم براى «عمل»، «خودآزمايى» و «امتحان» آمده ايم ، نه براى خوشگذرانى ، لذّت جويى ، كامروايى و عيش ‍ و عشرت !...

خوشى و عشرت مؤمن ، براى آخرت است و در اين دنيا، بايد عمل كند، بكوشد بر خواسته هاى نفس ، مهار بزند، از هوسها و تمنّاها دل بركند، خود را محدود كند، قانون و شرع را بپذيرد، پاى بند مقررات باشد، «عبد» باشد...

مى بينيم كه در اين صورت ، دنيا براى مؤ من ، محدود است ، «زندان» است . ولى كافر، كه بى تعهد و بى حساب ، بى تكليف و بى مؤ اخذه ، عمل مى كند و شهوت مى راند و هوسبازى مى كند، دنيا برايش بهشت است ، بهشت بى خيالى و بى دردى و بى تعهدى .

مؤ من ، در اين «محبس»، اندوهگين ، متفكر و انديشناك است ، مى داند كه چه راه سخت و دشوارى در پيش دارد و چه محاسبه هاى دقيق و توقفگاههاى طولانى در انتظار اوست . آيا اين گونه اندوهگين بودن (كه به فكر آينده بودن است) عبادت نيست ؟

اندوه ، نه بر خسارت مالى و زيانهاى جزئى و بدهكاريها و مرگ و ميرها و غربت و دورى از عزيزان ، بلكه بر تباه شدن فرصتها و نزديك شدن اجل ، بر سپرى شدن عمر و حساب دقيق قيامت و وعده و وعيدهاى الهى ، بر خسرانهاى بزرگ حياتى !...

دل ، بايد به حزن سرنوشت شوم ، محزون شود.

# اندوه سازنده

آنچه گفته شد، غمى سازنده و اندوهى كارساز بود.

به فكر سوخت و سازهاى انسانى بودن و در انديشه ضايعات جبران ناپذير، دلى غمبار داشتن ، گريه بر «حبط اعمال»، غصه بر «تباهى عمر»، اندوه بر هدر رفتن نشاط و نيروى جوانى ...

ترسم از زلزله و طوفان نيست

آنچه مى افزايد،

ترس و اندوه مرا،

ريزش كنگره «ارزش»هاست .

لرزش پايگه «انسان» است .

غربت روح خداگونه انسان ، در عصر

ظلمت زاويه اين دلهاست .

باز، ادامه كلام نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

«اى ابوذر!...

هر كه بتواند بگريد، پس بگريد.

و اگر نتواند، قلبش را اندوهناك سازد و خود را به گريه بزند.

دلهاى سنگى ، از خداوند دورند ولى نمى دانند.

اى ابوذر!... خداوند مى گويد:

من بر بنده ام دو «ترس» را با هم جمع نمى كنم و نيز دو «امنيت» را.

اگر كسى در دنيا از من ايمن باشد، در آخرت هراسناك خواهد بود.

و اگر در دنيا خوف و خشيت داشت ، در آن دنيا، در قيامت ، او را ايمن خواهم كرد.

وقتى در آخرت ، گناهان افراد بر آنان عرضه شود، بعضى مى گويند: ما خائف و هراسناك بوديم . آنگاه بخشوده شوند؟...» (٢٢)

# غرور، آفت نيكى

عمل را با چه بايد ارزيابى كرد؟

كار نيك ، گاهى غرورآور است ، پس زيان مى رساند. گناه كوچك ، گاهى خوف آور است ، پس زمينه نجات مى شود.

كلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين است :

«اى ابوذر!...

گاهى كسى «حسنه» اى انجام مى دهد و با تكيه بر آن ، زشتيهايى را مرتكب مى شود.

و گاهى «سيّئه» اى مرتكب مى شود، ولى به خاطر ترس از خدا و خوفِ عقاب ، در قيامت ايمن به صحنه مى آيد...» (٢٣)

آرى ... گاهى گناه ، به بهشت مى برد، و طاعت ، به آتش ! و اين عجيب نيست ...

بهتر است از زبان حبيب خدا، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشنويم :

«اى ابوذر!...

گاهى بنده اى گناه مى كند. ولى به سبب همان ، اهل بهشت مى شود.

پرسيدم (سئوال كننده : ابوذر)

چگونه ، اى پيامبر؟

فرمود: اين گناه ، هميشه «نصب العين» اوست و همواره از آن للّه للّه «توبه» مى كند و به خداوند پناه مى برد،... تا آنكه به بهشت درآيد...»

«اى ابوذر!...

زيرك ، كسى است كه براى پس از مرگ ، عمل كند و عاجز و ناتوان كسى است كه با پيروى از هواى نفس و خواهشهاى دل و آرزوهاى دور و دراز، عقب بماند...» (٢٤)

# زهد از ديدگاه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

دعوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به زهد، دعوت به حريّت و آزادگى و وارستگى است . اگر دنيا را هم نكوهش مى كند، در همين رابطه است .

ثروت ، شريف است ، ولى تا وقتى كه انسان را به غرور و استكبار و تباهى نكشد. مال ، نعمت خداوند است ؛ اما تا آنگاه كه طناب دست و پا نگردد و حرص ، انسان را از انفاق و صدقه و ايثار، باز ندارد و خصلتهاى قارونى را در وجود انسان نروياند.

دنيا خوب است ؛ ولى تا آنجا كه بار دوش انسان در حركت به سوى خدا نگردد. بلكه ره توشه صراطِ كمال شود.

همچنان كلام پيامبر در اين وادى سير مى كند. آن هم با عبد خالص و وارسته اى چون «ابوذر غفارى» كه عشق خدا و حق ، در دلش جا گرفته و از «بردگى دنيا» به «بندگى خدا» رسيده است .

ابوذر مى گويد: پرسيدم :

يا رسول اللّه ! زاهدترين مردم كيست ؟ فرمود:

«آنكس كه گور و پوسيدگى بدن در قبر را فراموش نكند!

آرايشهاى اضافى دنيا را واگذارد و رها كند،

آنچه را مى ماند و «باقى» است ، بر آنچه ناپايدار و «فانى» است ، برگزيند،

و فردا را از روزها و عمر خويش به حساب نياورد (دل به آينده نبندد) و خود را در زمره مردگان بشمارد.

اى ابوذر!...

خداوند، نسبت به ثروت اندوزى به من وحى نكرده است .

ولى نسبت به تسبيح خدا و سجود و عبادت ، فرمانم داده است .

و دستور داده كه : خدا را تا حدى و زمانى عبادت كن ، كه به يقين برسى !» (٢٥)

# باز هم دنيا

دنيا، مار خوش خط و خالى است كه عده اى ، مفتون ظاهر فريبنده آن شده ، از سموم كشنده اش (براى كسى كه اسير آن باشد) غافلند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درس مى دهد. او رسول آزادى است و وارستگى مى آموزد و دنيايى را كه پاى بند و دست و پاگير انسان از «طيران آدميّت» باشد، نكوهش مى كند. دنيا اگر «وسيله» رشد شود، خوب است و اگر «مانع» كمال گردد، زشت است .

دنيا، تيغ دو دمى است كه خوبى و بدى آن ، بستگى به چگونگى استفاده از آن دارد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خسران انسان را در سايه اسارت دنيا مى داند و هشدار مى دهد. بشنويم از زبان حقگويش :

«اى ابوذر!...

سوگند به آنكه جان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست اوست اگر دنيا به اندازه بال مگس يا پشه اى ارزش نزد خداوند داشت ، حتّى يك جرعه آن را هم به «كافر» نمى داد.(٢٦)

اى ابوذر!...

خداوند به برادرم عيسى عليه‌السلام وحى كرد كه :

اى عيسى ! دنيا را دوست مدار، كه من دوستش ندارم .

من آخرت را دوست دارم ، كه خانه «بازگشت» است .

اى ابوذر!...

جبريل امين ، تمام گنجينه هاى دنيا را سوار بر مركبى زيبا پيش من آورد و گفت : اى محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! اين گنجينه ها از تو، در عين حال ، نصيب و بهره تو نزد خدا كم نمى شود.

گفتم : دوستم ، جبرئيل ! مرا نيازى نيست .

اگر سير باشم ، سپاس خدا مى گويم .

و اگر گرسنه باشم ، از خدا مى طلبم ...» (٢٧)

اين نظر پيامبر نسبت به دنياست . گرچه تمام دنيا از آن او و مسخر براى آن حضرت بود و حتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين دنيا حكومت تشكيل داد و فرمان راند، ليك همه اينها براى خدا بود، نه خود دنيا.

پيامبر، با دنيازدگى و مجذوب مظاهر فريباى زندگى دنيوى شدن مقابله مى كند. او مى خواهد پيروان را از «اسارت» دنيا برهاند. تا «دنيا» براى انسان ، بت نشود و حيات مادى ، اصالت پيدا نكند.

# آزادگى در سايه زهد

پيامبر خاتم ، كه براى امت خويش ، دلسوز و مهربان و مربى و معلم است ، مى خواهد پيروان خود را به رستگارى برساند. از اين رو، بينش آنان را درباره دنيا چنان تصحيح و ترسيم مى كند كه دنيا، مانع رسيدن به «فلاح» و كوشيدن در راه «آخرت» نگردد.

اين ، همان «زهد» است . زهد، وارستگى و آزادگى است . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز زهد را ملاك قرار مى دهد و آن را نشانه خير و نيكى خدا در حق انسان مى داند و مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

هرگاه خداوند، نيت و اراده نيكى درباره بنده اى كند، او را به اين سه خصلت آراسته مى كند:

در دين ، دانايش مى كند،

در دنيا، زاهدش مى سازد،

و نسبت به عيوب خويش ، بصيرت و بينايى اش مى دهد.

اى ابوذر!...

هيچ كس در دنيا زهد نمى ورزد، مگر آنكه خداوند، حكمت را در قلبش مى روياند و گفتار حكيمانه را بر زبانش جارى مى سازد و او را به عيوب دنيا و به درد و درمان آن آگاه مى كند و از اين دنيا به سوى «دارالسلام» ، به سلامت عبورش مى دهد!...»

اى ابوذر!...

«اگر برادرى را ديدى كه در دنيا زهد مى ورزد، به سخنش گوش فرا ده ، چرا كه به او حكمت تلقين مى شود...» (٢٨)

# ساده زيستى

روحيه اشرافي گرى و تجمل پرستى ، مورد نكوهش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و زندگى آميخته به زرق و برق ، كبر و غرور و غفلت مى آورد.

پيامبر، در بيان شيوه مردمى و پرهيز از عجب و غرور و دعوت به تواضع و خاكسارى مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

من لباس خشن مى پوشم !

پس از غذا، انگشتانم را مى ليسم ،

و بر مركب بدون زين سوار مى شوم (نمونه هاى رفتار دور از كبر)

هركس از سنّت من اعراض كند، از من نيست .

اى ابوذر!...

مال دوستى و برترى طلبى ، نسبت به دين انسان ، از دو گرگ درنده اى كه به گله اى افتاده و مشغول دريدن باشند. خطرناك تر است !...» (٢٩)

ابوذر مى گويد: پرسيدم : اى رسول خدا!

آيا خائفان خاضع و متواضع و يادكنندگان خدا، اينان زودتر از ديگران به بهشت مى روند؟

فرمود: نه ! ولى تهيدستان مسلمان ، بر ديگران براى ورود به بهشت ، پيشى مى گيرند. نگهبانان بهشت به آنان مى گويند: صبر كنيد تا به حساب شما رسيدگى شود.

مى گويند: حسابِ چه ؟ به خدا سوگند، ما نه مالك چيزى بوديم كه ستم يا داد كنيم ، و نه چيزى به ما واگذار شده بود كه سخت بگيريم يا گشايش دهيم و دست دل باز باشيم . امّا، ما پروردگار خويش را عبادت كرديم ، تا آنكه ما را فرا خواند، و ما اجابت نموديم ...

«اى ابوذر!...

دنيا، دلها و بدنها را مشغول مى سازد. خداوند نيز، از آنچه نعمتهاى حلال در اختيار ما نهاده ، سؤ ال خواهد كرد، تا چه رسد به حرامها!...» (٣٠)

آرى ... ساده زيستى ، نوعى سبكبارى است و علايق بيشتر و گردآورى مال و وسايل بيش از ضرورت ، پاسخگويى فرداى ما را در دادگاه عدل ، دشوارتر مى سازد.

پس ، خوشا آنان كه سبكبار و سبكبالند. پروازشان آسانتر و كوچشان بى دردسرتر است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غلام همّت آنم كه زير چرخ كبود |  | زهر چه رنگ تعلق پذيرد، آزاد است |

# دنياى كفاف ياوبال ؟

«اى ابوذر!...

من از خداى متعال خواسته ام كه رزق و روزى دوستدارانم را در حدّ «كفاف» قرار دهد، و ثروت و اولاد دشمنانم را زياد كند.

اى ابوذر!

خوشا به حال آنان كه به دنيا بى رغبت اند و به آخرت شيفته و مشتاق ! آنان كه زمين خدا را مسند خويش مى دانند و خاك را بستر، و آب آن را عطر! آنان كه «قرآن » و «دعا» را شعار و دثار (جامه زيرى و رويين) قرار مى دهند و دنيا را به نحوى سپرى مى كنند.

اى ابوذر...

كِشت آخرت ، «عمل صالح» است و كشت دنيا، مال و اولاد...» (٣١)

آرى ... دنياى كفاف ، كه رفع نياز انسان را بكند، بال پرواز است ؛ ولى ثروت زياد و اولاد، وبال زندگى ، چرا كه انسان را به خود مشغول مى سازد و دلبستگيها را مى افزايد و انسان را از پرداختن به آخرت ، باز مى دارد. براى كسى كه «هدف» را آخرت بداند، كمى ثروت و اولاد، مطلوب است ، چرا كه از موانع كاهش مى يابد و ابزار «تعلّق»، كمتر مى شود.

زندگى گسترده و مال انبوه ، هم در دنيا مشكلات دارد، هم در آخرت ، حسابرسى دقيقتر و طولانى ترى خواهد داشت . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چگونه مى زيست و از متاع زندگى و دنيا چه داشت ؟ وقتى ديده از جهان فروبست ، به عنوان «ميراث» چه باقى گذاشت ؟

ساده زيستى آن حضرت ، سرمشق پيروان اوست .

# دلهاى روشن

وقتى دل ، روشن باشد، «ديدنى»ها را خوب مى بيند و درك مى كند. اما دلهاى تاريك ، به روى حقايق هستى بسته است و در ظلمتى وحشت زا به سر مى برد. پيامبر رحمت ، به ابوذر غفارى ، دراين باره مى فرمايد:

«اى ابوذر...

وقتى «نور» ، به قلبى وارد شود، آن دل وسيع و گشاده مى شود.»

پرسيدم : اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نشانه آن چيست ؟

فرمود:

«روى آوردن به سراى جاودانگى

دورى گزيدن از سراى غرور

و آمادگى براى مرگ ، پيش از فرا رسيدنش ...» (٣٢)

دلهاى تيره و غافل ، در برابر مرگ ، غافلگير مى شوند، چرا كه آماده مواجهه با آن نيستند. از اين رو، از آن گريزانند و هراسان !

امّا دلهاى روشن ، كه مسير آينده زندگى و حيات مستمر خويش را، متصل به آخرت مى دانند، مرگ را كليد گشايش ‍ آن در مى شمارند و پيش از رسيدن مرگ ، چشم انتظار آمدنش هستند. از اين رو، دل به اين خانه موقتى نمى بندند كه دل كندن از آن هم دشوار شود، بلكه اميدشان به سراى ابدى آخرت است و براى آنجا رهتوشه برمى گيرند و آماده مى شوند.

# دلهاى خائف

دلى كه كانون خوف و خشيت از خدا باشد. ارزشمند و مقدّس است .

گوهرى است ناياب و گرانبها و ستودنى ! امّا، همه ارزش و اعتبار آن ، به خلوص در خشيت و بى ريايى در خوف است . پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حفظ و ارزش چنين دلى ، به ابوذر رهنمود مى دهد:

«اى ابوذر...

از خدا پروا كن ، و به مردم نشان مده كه از خداوند، خشيت و خوف دارى كه تو را اكرام كنند و بزرگ بدارند، در حالى كه دلت به فجور گرفتار است (نفاق در «بود» و «نمود» !)

اى ابوذر...

در هر چيزى ، نيّت صالح داشته باش ، حتى در خوابيدن و خوردن !» (٣٣)

يعنى حتى مادّى ترين چيزها و كارها را (همچون خور و خواب) مى توان بانيّت و انگيزه الهى ، تبديل به عبادت و معنويت كرد. آنكه نمازش ريايى است ، بى ارزش مى شود و آنكه طعامش براى خداست ، ارزش مى يابد. و اين ، تاءثير شگفت و دگرگون ساز نيّت در اعمال است .

«اى ابوذر!...

عظمت خداوند در دل و جانت بايد بزرگ باشد و او را به عظمت ياد كنى ...

اى ابوذر... خداوند را فرشتگانى است كه از خوف خدا همواره در حال «قيام» اند و تا روز رستاخيز بزرگ ، يك لحظه هم سربلند نمى كنند، ذكر همگى شان اين است كه «سبحانك و بحمدك ...» خدايا! تو پاك ، و منزهى ، تو را آنگونه كه شايسته اى ، عبادت نكرده ايم ...

اى ابوذر...

يك مؤ من اگر به اندازه هفتاد پيامبر هم عمل و عبادت داشته باشد، از هول و هراس قيامت آن را كوچك و كم مى شمارد. روز قيامت ، چنان هول انگيز و وحشتناك است كه فرشتگان و رسولان به زانو درمى آيند حتّى پيامبر بزرگى همچون ابراهيم ، اسحاق را فراموش كرده ، مى گويد: خدايا! من ابراهيم ، خليل توام ! مرا از ياد مبر!...» (٣٤)

دل خائف ، كه ميان بيم و اميد به سر مى برد، ارزش والايى دارد و سرمايه «مؤ من» است و در سايه همين خوف و خشيت است كه انسان از غرور عبادت مى رهد و تضرّع و نيايش و نياز به درگاه پروردگار پيدا مى كند.

# عبرت از مرگ

مرگ ، قويترين دلاوران و داناترين فرزانگان را به زانو درآورده است . شترى است كه در خانه همه كس مى خوابد. سرنوشت حتمى همه انسانهاست و هركس دير يا زود، در كام آن فرو خواهد رفت . از اين رو، نبايد چون غافلان بيخبر، بى اعتنا از كنار آن گذشت .

وقتى جنازه ها به گورستان برده مى شود، نمايشى است از حقيقتى بزرگ و حتمى كه در انتظار ما نيز مى باشد. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين تعليم مى دهد:

«اى ابوذر...

هنگام بردن جنازه ها، هنگام نبرد و هنگام تلاوت قرآن ، صدايت را پايين بياور (و داد و فرياد راه مينداز).

اى ابوذر!... وقتى در پى جنازه اى راه مى افتى ، عقل خود را در آن حال به كار بگير، بينديش و خشوع داشته باش و بدان كه تو هم به آن خواهى پيوست !

اى ابوذر!

هرچيزى كه فاسد شود، نمك دواى آن است ، اگر نمك فاسد شود، درمانى ندارد. (هرچه بگندد نمكش مى زنند واى به روزى كه بگنند نمك) اى ابوذر!

دو ركعت ، بطور معمول و متعارف ، امّا از روى تفكر وآگاهانه ، بهتر است از يك شب ، شب زنده دارى با دلى كه غافل و بى توجّه است ...» (٣٥)

# تلخى حق

حق گفتن ، حق شنيدن ، حق پذيرفتن ، همه و همه سنگين است و تلخ ، چرا كه گاهى با خواسته هاى انسان و اميال نفسانى در تعارض است . ولى پذيرفتن «حق تلخ»، انسان را به كمال مى رساند و زير بار نرفتن ، دل راتباه مى سازد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين زمينه مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

«حق» ، سنگين و تلخ است .

«باطل» ، سبك و شيرين است .

و چه بسا شهوت يك ساعت ، كه موجب اندوه طولانى مى گردد.» (٣٦)

انتقاد بجايى كه از تو مى كنند، كلمه حقى است كه پذيرفتن آن شهامت مى خواهد. بيان سخن حق در پيش ‍ روى يك خودكامه ، جهادى است بزرگ ، كه شجاعت مى طلبد. در يك قضاوت و داورى نيز، اگر راءى داور و حكم قاضى براساس «حق» بود، ولى مخالف راءى و پسند و خواسته دل ما، آن حق را (كه در واقع شيرين است) تلخ خواهيم يافت و تحمل آن را سنگين و فوق طاعت خواهيم ديد. كلام نبوى ، در صدد آن است كه به ابوذر، اين زمينه و استعدادتحمل را عطا كند كه نه از گفتن حق بهراسد، نه از شنيدن حق بگريزد و نه از تحمّل حق ، شانه خالى كند.

# محاسبه نفس

«اى ابوذر!...

پيش از آنكه به حساب تو برسند، خود به حسابت برس ،

كه اين كار، حسابرسى تو را در فردا، آسان خواهد كرد.

و پيش از آنكه تو را وزن كنند، خودت را بيازماى و بسنج .

و براى آن عرضه بزرگ (در قيامت) آماده باش !

روزى كه به خداوند عرضه مى شوى و هيچ چيز نهان تو از خداوند پنهان نيست .

اى ابوذر!...

از خداوند شرم كن . سوگند به آنكه جانم در دست اوست ، من همواره وقتى براى «تخلّى» بيرون مى روم از شرم دو فرشته اى كه همراه منند، چيزى بر سر مى افكنم ...

اى ابوذر!...

آيا مى خواهى وارد بهشت شوى ؟ (گفتم : آرى فدايت شوم ! فرمود:)

آرزوهايت را كوتاه كن و مرگ را نصب العين خويش قرار بده و از خداوند، به نحو شايسته شرم كن .

شرم از خدا آن است كه گورستان و گورها و پوسيدگى بدنها را فراموش نكنى ، شكم و اندرونش را حفظ كنى ، سر و انديشه هايش را حفظ كنى .

هركسى كه كرامت و بزرگوارى آخرت را بخواهد، بايد زينتهاى دنيوى را رها كند. هرگاه چنين شدى ، بحق ، به «ولايت الله» رسيده اى ...» (٣٧)

آبشارى است از كلمات حكمت بار و سراسر موعظه و پند و آموزش . البته براى دلهاى حق نيوش و عبرت پذير. محاسبه نفس ، مهمترين برنامه خودسازى و كنترل خويش از تباهى هاست . و آنكه به حساب خود نرسد، باخته است .

# شليك بى خشاب

دعوت ديگران به حق و معروف ، وقتى مؤ ثر است كه دعوت كننده ، خود اهل عمل باشد. به قول معروف : سخن كز دل برآيد، لاجرم بر دل نشيند!

عالمان بى عمل ، درختان بى ثمرند و داعيان و مبلغّان و سخنورانى كه به گفته ها و دعوتهاى خويش ، پايبند نيستند، هرگز در دل ديگران تاءثير نمى گذارند. دعوتى كه فقط از زبان برمى خيزد (نه از دل و عمل) تنها به گوش طرف مى رسد (نه بر دل و جان).

آموزش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين زمينه چنين است :

«اى ابوذر!...

مَثَل كسى كه بدون «عمل» ، دعوت مى كند، همچون كسى است كه بدون «زه» ، كمان مى كشد و تير مى اندازد.» (٣٨)

كمى دقت در اين باره ضرورى است . آنچه عامل حركت تير به جلوست ، فشارى است كه با كشيدن زه كمان ، بر تير وارد مى شود و آن را به جلو پرتاب مى كند. هرچه زور بيشتر باشد و كمان و زه ، به قوّت كشيده شود، تير بيشتر جلو مى رود. امّا كمانِ بى زه چطور؟ روشن است كه تير، در همان جا، جلوى تيرانداز مى افتد و پيشروى ندارد. در مثال جديد نيز مى توان گفت :

هرچه چاشنى يك گلوله بيشتر باشد، شدت انفجار واشتعال قوى تر است و «بُرد» گلوله هم ، بيشتر.

سخن و دعوت ، همچون تير و گلوله است . «عمل» به مثابه خرج و چاشنى و انرژى متراكم براى پيش بردن تير و گلوله است . آنكه بى عمل ، اقدام به «دعوت» مى كند، دعوت و كلامش بى تاءثير است .

بشنويم اين شعر را كه :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تير سخنت به آب شليك مكن |  | بيهوده و بى حساب شليك مكن |
| حرف و عمل تو، چون «سلاح» است و «خشاب |  | هشدار كه بى خشاب ، شليك مكن |

«اى ابوذر!...

خداوند، با «اصلاح» يك بنده مومن ، فرزندان و نوادگان و خانواده او و اطرافش را هم اصلاح مى كند.» (٣٩)

# مايه فخر خداوند

«اى ابوذر!...

خداوند به سه نفر بر فرشتگانش مباهات مى كند و مى بالد:

اوّل : مردى كه در بيان خشك ، به تنهايى اذان و اقامه مى گويد، سپس به نماز مى ايستد. خداوند به فرشتگان مى گويد:

به بنده من بنگريد! نماز مى خواند، در حالى كه جز من كسى او را نمى بيند. هفتاد هزار فرشته فرود مى آيند و پشت سر او به نماز ايستاده ، تا فرداى آن روز، برايش استغفار مى كنند.

دوّم : مردى كه نيمه شب از خواب برمى خيزد و در تنهايى به نماز مى ايستد و به سجده مى افتد و در حال سجده ، خوابش مى برد. خداوند به فرشتگان مى گويد: به بنده ام بنگريد؛ روحش نزد من است ولى جسدش در حال سجده است «سوّم» : مردى كه همراه جمعى مبارز و رزمنده است . در ميدان نبرد، همراهانش مى گريزند؛ اما او يك تنه مى ايستد و مى جنگد، تا به شهادت برسد...» (٤٠)

راستى كه چنين كسان ، شايسته مباهات خداوندند.

آنان كه در ميان غافلان ، بيدارند و هشيار!

در ميان فراريان گريزان ، مقاومند و نستوه .

آنان كه از شوق مناجات و عشق به خدا، شبها از بستر كناره مى گيرند و اهل ذكر و سجودند. رابطه شان باخدا، هميشگى و همه جايى است . در تنهايى و خلوت هم خدا را از ياد نمى برند و با ياد او، ماءنوس و دلخوش و دلگرمند.

# زمينهاى شاهد

همه هستى ، آيات خداوند است .

به اذن خدا، ذرّات جهان مى توانند از شعور برخوردار شوند و بر نيك و بد انسانها گواهى دهند. سرزمينى كه گناهى در آن انجام گرفته و مكانى كه كار شايسته در آن شده است ، همه و همه ، شاهد اعمال انسانند و در روز داورى نيز، به گواهى خواهند آمد.

«اى ابوذر!...

هيچ كس نيست كه در قطعه زمينى ، پيشانى بر خاك سجود بگذارد؛ مگر آنكه آن زمين ، روز قيامت به نفع او گواهى مى دهد.

هيچ منزل و ماءوايى نيست كه جمعى در آن فرود آيند؛ مگر آنكه آن منزلگاه ، آنان را لعن مى كند يا برآنان درود مى فرستد (به تناسب عملشان در آنجا....)

اى ابوذر!...

هيچ صبح و شبى نيست و هيچ قطعه زمينى نيست ؛ مگر اينكه به همسايگانش ندا مى دهد:

آيا كسى بر تو گذشت كه خدا را ياد كند؟

آيا كسى از تو عبور كرد كه در سجود براى خدا، پيشانى بر تو نهد؟

برخى گويند: آرى . بعضى گويند: نه ! سرزمينى كه جواب مثبت دهد، احساس فراخى وانبساط مى كند و خود را از زمين مجاور، برتر مى بيند...» (٤١)

اگر انسان ، در هر جا كه هست ، توجه داشته باشد كه روزى زمين و زمان ، فضا و محيط، به نفع يا ضرر او شهادت خواهند داد، حال و وضع ديگرى خواهد داشت . اين احساس ، مانع بسيارى از خطاها و گناهان مى شود.

«اى ابوذر!...

وقتى مؤ منى از دنيا مى رود، زمين چهل روز بر او مى گريد» .(٤٢)

آرى ... در احساس مكتبى اهل ايمان ، تمام كائنات ، از شعور خاصّ خود برخوردارند. همه آنچه در زمين و آسمانند، تسبيح گوى ذات پاك الهى اند، هرچند ما زبان تسبيح گويشان را نفهميم .

تسبيح گوى او نه بنى آدمند و بس هر بلبلى كه زمزمه بر شاخسار كرد.

# سرمايه جوانى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در توجه دادن به سرمايه جوانى و سود بردن از نقد حيات و همنشينى با نيكان فرمود:

«اى ابوذر!...

هيچ جوانى نيست كه از دنيا بگذرد و جوانى خود را در راه طاعت خدا سپرى كند، جز آنكه خداوند، پاداش هفتاد و دو «صدّيق» به او بدهد.

اى ابوذر!...

ذاكر در ميان غافلان ، همچون رزمنده در ميان فراريان است .

اى ابوذر!...

همنشين خوب ، بهتر از تنهايى است و تنهايى بهتر از همنشين بد. نيك گفتن بهتر از سكوت است و سكوت ، بهتر از بدگويى .

اى ابوذر!...

جز با مؤ من همنشينى مكن و طعامت را جز اهل تقوا نخورد! طعام خود را به كسى بخوران كه به خاطر خدا دوستش مى دارى و از طعام كسى بخور كه نسبت به تو محبت خدايى دارد.» (٤٣)

# مراقبت زبان و بيان

گفتار، يا خلق آزار است يا محبت آور. زبان نيز ابزارى است كه يا منشاء خير است ، يا سرچشمه بدى و زيان . و ما به گفته هاى خويش نيز محاسبه خواهيم شد. اين است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اينگونه توصيه مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

خداوند، نزد هر زبانِ گوياست . پس هر كس بايد در گفتار خويش تقوا داشته باشد و بداند چه مى گويد. سخنان اضافى راترك كن ، از سخن همان مقدار تو را بس كه نيازت را برسانى .

اى ابوذر!...

در دروغگويى انسان همين بس كه هر شنيده اى را باز گويد. هيچ چيز به اندازه زبان مستحق حبس طولانى نيست .» (٤٤)

آنگاه پس از توصيه به احترام پيرمردان و حاملان قرآن كه اهل عمل اند و حاكمانى كه دادگرند. مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

كسى كه نگهدار زبانش نباشد، كارى نكرده است !

نه عيبجو باش ، نه مداح و متملق ، نه طعنه زن و مجادله گر.

اى ابوذر!...

كسى كه بد اخلاق باشد، پيوسته از خداوند دور مى شود.

اى ابوذر!...

سخن پاك ، صدقه است ، و هر گامى كه به سوى نماز بردارى ، صدقه است .» (٤٥)

و اين كلام نبوى ، توسعه اى در قلمرو نيكوكارى است و اينكه «صدقه» را تنها انفاق مالى ندانيم . بلكه هر گفتار پسنديده و هر روى آوردن به سوى نماز و نيايش نيز مصداقى از صدقه به شمار مى رود و همان پاداشها را دارد.

# اَدب مسجد رفتن

عبادت ، پاسخ به ندا و دعوت الهى است . خداوند، انسان را براى معرفت و عبادت آفريد و معبدِ مسلمين ، «مساجد» است ، و «مسجد» محل سجود و خاكسارى در برابر حق ونهادن پيشانى بندگان در آستانِ جلال و كبرياى آفريدگار. از اين رو، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توصيه فرمود:

«اى ابوذر!...

هر كس دعوت الهى را اجابت كند (با عبادت و سجود) و مساجد خدا را نيكو آباد سازد، پاداش او از جانب خداوند، «بهشت» است .

(ابوذر مى گويد: عرض كردم : اى رسول خدا! پدر و مادرم فدايت ! مساجد خدا را چگونه مى توان آباد كرد؟ فرمود:)

در مسجدها، نبايد صداها به جار و جنجال ، بلند شود،

حرفهاى ياوه و باطل در آن زده نشود،

در مسجد، كار خريد و فروش و داد و ستد، انجام نگيرد،

تا وقتى در مسجدى ، حرف و كار بيهوده را رها كن .

اگر چنين نكردى ، در روز رستاخيز، جز خويشتن را سرزنش نكن !

اى ابوذر!...

تا هنگامى كه در مسجدى ، خداوند به پاداش هر نفس كه در آن بر مى آورى ، رتبه اى در بهشت ، عطايت مى كند و فرشتگان حق بر تو درود مى فرستند و با هر دم برآوردنت ، ده حسنه برايت نوشته مى شود و ده سيّئه و گناه از تو محو مى گردد.(٤٦)

اى ابوذر!... خداوند مى فرمايد:

بهترين بندگانم آنانند كه بخاطر من با همديگر دوستى و محبّت مى كنند، دلهايشان وابسته و پيوند خورده با «مساجد» است و در سحرها، اهل استغفار و تهجّدند. گاهى بخاطر اينان ، عذاب را از زمينيان برمى گردانم !

اى ابوذر!...

در مسجد نشستن ، بيهوده است ، مگر براى يكى از اين سه كار باشد:

نماز گزاردن ، ذكر خدا گفتن ، علم آموختن !...» (٤٧)

آرى ... آبادى مساجد، به رعايت ادبِ عبّوديت و توجّه به خداوند است و به پايگاه شدنش براى ذكر و علم و فرهنگ و عرفان ، نه فقط به كاشيكاريها، سنگفرشها، گنبد وگلدسته ها!....

آبادى مسجد به نماز و به دعاست عمران وى از همّت و اخلاص شماست آباد كن از نماز، تو خانه حق شكرانه نعمت كه خدا داده تو راست برگرديم به دنباله كلام نورانى رسول حق و پيامبر رحمت :

# تقوا، ملاك قبول عمل

«اى ابوذر!...

بيش از «عمل» ، به «تقواى در عمل» بپرداز، چرا كه هيچ كارى هرچند اندك ، اگر همراه با تقوا باشد، اندك نيست !

چرا كه عمل ، باتقوا پذيرفته مى شود، و عمل مقبول ، چگونه كم خواهد بود؟!

خداوند مى فرمايد: پروردگار، تنها كار نيك را از صاحبانِ تقوا مى پذيرد.

اى ابوذر!...

انسان ، هرگز «متقّى» نخواهد بود، مگر آنكه از خويشتن حساب بكشد، شديدتر و دقيق تر از حساب كشيدن شريك از شريك خود!

انسان بايد بداند كه خورد و خوراكش ، پوشاكش ، زندگيش ، از كجاست ؟ از «حلال» ، يا «حرام» ؟

اى ابوذر!...

هركس نسبت به درآمدهايش بى مبالات باشد، خدا هم از همان راهها به دوزخش مى برد!

اى ابوذر!...

هر كه مى خواهد گراميترين مردم باشد، از خداوند پروا و تقوا داشته باشد.

اى ابوذر!... محبوب ترين شما نزد خدا، كسى است كه بيشتر به ياد خدا باشد، و گراميترين شما نزد او، با تقواترين شماست و نجات يافته ترين شما، كسى است كه از خداوند، بيشتر خوف داشته باشد.

اى ابوذر!...

متّقين ،، از چيزهايى حتّى پرهيز و پروا مى كنند كه مردم نمى پرهيزند، كه مبادا در للّه للّه «امور مشتبه» وارد شده باشند.

كسى مطيع خداست ، كه خدا را فراموش نكند؛ هرچند كه نماز و روزه اش زياد نباشد. ملاك ديندارى ، «وَرَع» و «طاعت» است !...» (٤٨)

بركلام نبوى ، چيزى نمى افزاييم ، كه خود، گوياست ، و بى نياز از هر شرح و تعليقى !

# «وَرع»، نيروى بازدارنده از گناه

آن عامل درونى ، كه انسان راكنترل مى كند و از محدوده گناه دور مى سازد، نيرويى است به نام «ورع»، كه از خداشناسى و خداترسى و ايمان به مبداء و معاد و حساب وكتاب الهى ، سرچشمه مى گيرد. اگر آن عامل ، نباشد يا فعال نباشد، كار انسان زار است و اعمالش تباه . حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوذر و ما را به اين عنصر گرانبها توجّه مى دهد:

«اى ابوذر!...

اهل «ورع» باش ، تا عابدترين مردم به حساب آيى . ورع ، بهترين آيين و شيوه براى شماست .

«اى ابوذر!... علم ، بر عبادت برترى دارد، ولى بدان كه اگر آن قدر نماز بخوانيد و روزه بگيريد كه همچون نى و چون تار شويد، اينها بدون ورع و پرهيز، سودى نمى بخشد.

اى ابوذر!... آنان كه در دنيا، اهل زهد و پرهيزند، اولياء راستين الهى اند.

اى ابوذر!.. هركس براى روزقيام وحساب ،سه چيز نياورد، زيانكاراست .

(پرسيدم : آن سه چيست ؟ پدر و مادرم فدايت ... فرمود:)

ورع و پرهيزكارى ، كه او را از حرامهاى الهى باز دارد.

حلم و بردبارى ، كه نادانى و سفاهت را با آن ردّ كند.

اخلاقى كه با آن ، با مردم به مدارا رفتار كند....» (٤٩)

و چه راست فرمود، آن پيامبر صدق و آموزگار اخلاق ! «ورع»، «حلم» و «حسن خلق» سه ذخيره بزرگ براى روز قيامت است و چه زيانكارند آنان كه تهيدست از سه سرمايه ، به محشر كبرى قدم مى نهند.. (٥٠)

# تقوا و توكّل

«اى ابوذر!...

اگر دوست مى دارى كه نيرومندترين مردم باشى ، برخدا توكّل كن !

اگر مى خواهى گراميترين فرد باشى ، از خدا بترس !

و اگر مى خواهى غنى ترين و بى نيازترين انسانها باشى ، به آنچه نزد خداست ، اميدوارتر باش از آنچه در دست دارى !

اى ابوذر!...

اگر همه مردم اين آيه را به كار گيرند، برايشان بس است ، آنجا كه خداوندمى فرمايد:

هر كس از خدا پروا كند، خداوند برايش گشايش و روزى بى حساب مى بخشد، و هر كس بر خدا توكل كند، خداوند، او را بس است . آرى ... تقوا و توكّل ، هر دو روى آوردن به سوى خداست . در يكى ، زمينه سازى براى ترك گناه است ،در ديگرى ، استمداد از پشتوانه عظيم الهى .

آنكه اين دوعامل را دارد، نه در دام گناه و وسوسه هاى ابليس مى افتد، ونه در شدايد و مشكلات و مواجهه با دشمن ، احساس ضعف وبى پناهى مى كند.

# معامله با خدا

«اى ابوذر!...

خداى متعال مى فرمايد: به عزت و جلالم سوگند! هيچ بنده اى خواسته مرا بر خواسته خود برنمى گزيند و ترجيح نمى دهد، مگر آنكه بى نيازى او را در جانش قرار مى دهم ، وغم وغصه هايش را براى آخرتش مى گردانم و آسمانها و زمين را عهده دار روزى او مى سازم ، در تنگناها، به كفاف و امدادش مى پردازم و در پى هر تجارت پيشه اى ، به نفع او مى كوشم .

اى ابوذر!... اگر آدميزاد، از روزيش فرار كند، آن گونه كه از مرگ مى گريزد، رزق او به او خواهد رسيد، آن چنان كه مرگ ، به او فرا مى رسد!» (٥١)

چه بزرگ توصيه اى ! و چه شگفت نتيجه و دستاوردى !...

بسيارند آنان كه با يك دنيا ثروت ، باز هم گدا و حريص و محتاجند. بى نيازى ، آن بهتر كه در دل و جان انسان باشد؛ وگرنه چشم ، سيرى پذير نيست !

چشم تنگ مرد دنيا دوست را يا قناعت پر كند، يا خاك گور! همّ و غم و فكر و انديشه ، آن بهتر كه درباره آخرت و آن سراى جاويد باشد!

چه بسيارند كسانى كه تمام انديشه و غصه هايشان به امور اين دنياى گذران مى گذرد و از آخرت غافلند. و چه نعمتى كه انسان اگر فكرى هم مى كند، براى آن مرحله و نشئه جاويد بكند! و بسيارند آنان كه شب و روز مى دوند؛ ولى هميشه «هشت» آنان ، گرو «نه » است ! و با آن همه تلاش و دوندگى ، همچنان در تارهاى عنكبوتى «مشكلات زندگى» دست و پا مى زنند.

مشكل گشا، خداست . روزى هم به دست اوست ، با توكل بر او و تلاش در زندگى ، معاش انسان تاءمين مى شود؛ وگرنه ... زندگى دور از خدا و معنويات ، مجموعه اى از دردسرها و گرفتاريهاست ، هرچند بظاهر، رفاه و استراحت و آسايش ‍ جلوه كند!.

# چند پند سودمند

در ادامه ، حضرت رسول به جناب ابوذر مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

آيا چند كلام حكمت آميز به تو بياموزم ، كه خدا به وسيله آنها به تو نفع برساند؟

گفتم : آرى ، اى رسول خدا! فرمود:

خدا را نگهدار، تا خدا هم تو را نگهدارد، خدا را نگهدار، او را همواره پيش روى خودخواهى يافت ،

در دوران خوشى و رفاه ، خدا را بشناس ، تا در سختيها، تو را بشناسد!

هرگاه خواستى ، از خدا بخواه ،

هرگاه كمك طلبيدى ، از خدا بطلب ،

اگر همه خلايق بكوشند تا خيرى به تو رسانند كه «مقدّر» نيست ، نمى توانند، و اگر همه عالميان در فكر آسيب تو باشند؛ ولى خدا تقدير نكرده باشد، زيان نمى بينى .

اگر مى توانى ، با «رضايت» و «يقين» براى خدا كار كن و اگر نمى توانى ، در صبر و شكيبايى هم پاداش و خير فراوان است .

پيروزى ، با صبر است ، و فَرَجْ، با شدت ، و ... «آسانى با سختى .» (٥٢)

اى ابوذر!... هركس به رزق الهى قانع باشد، از بى نيازترين مردم است ...» (٥٣)

وه .. كه چه مصيبتها از تكاثر و افزون طلبى و حرص ، گريبانگير «اولاد آدم» مى شود!. و چه راحت و آسوده خاطرند، آنان كه از اين بيمارى ، مصون و دورند. ما درون را بنگريم و...

# حساب ما با خدا، جداست .

ما در رفتار روزانه ، بيشتر روى «اظهارات» و «ادعا»ها حساب باز مى كنيم . اما خداوند دانا، به نيتها وانگيزه ها واقف است و بر مبناى آن رفتار مى كند، نه گفته مدعيان ! اين است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

خداى متعال مى فرمايد: من هرگز «سخن» خردمند و حكيم را نمى پذيرم ، بلكه به همت و نيت درونى او مى نگرم .

اگر حال و هواى درونى و نيت باطنى وى مورد پسند و رضايم باشد، سكوت او راهم للّه للّه «حمد» و «ذكر» به حساب مى آورم ، هرچند سخنى بر زبان نياورد!

اى ابوذر!...

خداوند، به صورتها و ظاهرهاى شما نمى نگرد،

و به اموال واقوال شما نگاه نمى كند. بلكه به دلها و اعمالتان مى نگرد. (آنگاه پيامبر به سينه خود اشاره نموده فرمود:)

اى ابوذر!... تقوا، در اينجاست ، تقوا در اينجاست !...» (٥٤)

در گفتگوى موساى كليم با خداى كريم ، درباره چوپانى كه با زبان ساده و عوامانه خود با خدا مناجات مى كرد، خداى متعال در پاسخ به سؤ ال حضرت موسى عليه‌السلام فرمود:

ما، درون را بنگريم و «حال» را نى برون را بنگريم و «قال» را حساب و كتاب خدا، با صداقت درونى و نيات باطنى ماست ، نه آنچه به زبان مى آوريم و مدعى هستيم ! در ادامه مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

تصميم به كار نيك بگير، هرچند موفق به عمل نشوى ،

تا از غافلان محسوب نگردى !...(٥٥)

اى ابوذر!... مؤ من از چهار چيز بى نصيب است :

سكوت ، كه آغاز عبادت است

تواضع براى خدا

به ياد خدا بودن در همه حال

كمى مال و ثروت ...» (٥٦)

راستى كه چنين است ، هر سخنى ، حسابى و مؤ اخذه اى دارد، پس مؤ من با سكوتش ، پرونده عملش را سبكتر مى كند. هر عصيان و طغيانى ، معلول تكبر در برابر خدا و دستورهاى اوست ، و مؤ من ، فروتن است . گناه هم ، زاييده لحظات غفلت است . و مؤ من در همه حال و همه جا، خدا را فراموش ‍ نمى كند.

و... كمى دارايى هم از جهاتى مايه سعادت است ، چرا كه مال دنيا گرفتارى دارد، هم در آوردنش و هم در خرج كردنش ، در حلالش حسابرسى است و در حرامش عقاب و مؤ اخذه !

# دوزخيان زبان !

گناهان بسيارى از «زبان» سرچشمه مى گيرد.

و كم نيستند كسانى كه بخاطر زبانشان ، راهى جهنم مى شوند و شديدترين عقوبتها را بخاطر ره آورد تلخ و شوم گفته هايشان مى چشند.

بسيارى هم ، دوزخى شهوت وعدم كنترل بر غرائز جنسى اند و راه جهنمشان ، از بيراهه شهوت گشوده مى شود.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درهشدار به اين دو وادى خطرناك ، به ابوذر غفارى مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

هركس مالك و اختياردار ميان دو پا و ميان دو فكِّ خويش باشد (يعنى غريزه جنسى و زبان)، وارد بهشت مى گردد.» (٥٧)

ابوذر، گويا برايش شگفت بود باور اين نكته كه كسى با كنترل زبان ، بهشتى شود، پرسيد: اى پيامبر خدا! آيا مگر ما به گفته هايمان هم مؤ اخذه مى شويم ؟

پاسخ رسول اللّه ، چنين بود:

«اى ابوذر!...

مگر مردم را، چيزى جز دستاورد زبانهايشان ، به رو به آتش دوزخ مى افكند؟

تا سخن نگفته اى در سلامت و امانى ، امّا همين كه لب به سخن گشودى ، خداوند يا به سود تو ثواب مى نويسد، يا به زيان تو عقاب !

اى ابوذر!...

گاهى كسى در مجلسى براى نصيحت شما ممكن است چيزى بگويد، امّا با همان سخن ، به اندازه فاصله آسمان تا زمين ، به ژرفاى دوزخ درمى افتد!

اى ابوذر!...

واى بر آنكه سخن دروغ مى بافد تا ديگران را بخنداند، واى بر او، واى بر او، واى بر او،

اى ابوذر!... هر كه سكوت كند، نجات مى يابد، پس راست بگو و از دهانت هرگز دروغ در نيايد.» (٥٨)

پرسيدم : اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! توبه آنكه به عمد، دروغ بگويد چيست ؟ فرمود:

«استغفار و نمازهاى پنجگانه ، آن را مى شويد.»

# غيبت يا تهمت ؟

گناهان زبان ، هم بزرگ و ويرانگر است ، هم راحت و كم خرج ! و چه زشت ، اينكه انسان از طريق زبان ، مفت و ارزان جهنمى شود و مهارى بر گفته هاى دوزخ ‌آفرين خويش نتواند بزند. «غيبت»، يكى از اين گناهان است ، و «تهمت»، سيّئه اى ديگر. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هشدار مى دهد:

«اى ابوذر!...

از غيبت بپرهيز، همانا غيبت ، شديدتر از «زنا» ست .»

ابوذر (با تعجب پرسيد) چرا بدتر، اى رسول خدا؟

حضرت فرمود: «چونكه زناكار، از معصيت خويش توبه مى كند و روى به درگاه خدا مى آورد، خداى بخشنده هم توّاب و آمرزنده است ؛ ولى ... غيبت ، آمرزيده نمى شود، مگر آن كه فرد غيبت شده ببخشايد

اى ابوذر!...

دشنام دادن به مؤ من ، فسق است ؛ جنگيدن با مومن ، كفر است ، خوردن گوشت او (يعنى غيبت كردن) از گناهان بزرگ ، مال مؤ من نيز، همچون خون و جانش محترم است .»

ابوذر مى پرسد: غيبت چيست ، يا رسول اللّه ؟

حضرت پاسخ مى دهد:

«اينكه برادر دينى خود را بگونه اى ياد كنى كه خوش نمى دارد.» للّه

مى پرسد: اگر آنچه مى گويد در او باشد، چه ؟

پيامبر مى فرمايد:

«اگر آنچه مى گويى ، در وى باشد، غيبت است و حرام . و اگر

در او نباشد، تهمت است !...» (٥٩)

دريغا... كه غيبت و تهمت ، گناهى به اين عظمت ، اين گونه ميان امّت محمّدى رواج داشته باشد و از آن پروا نكنند و مهمش نشمارند. نصايح حضرت رسالت ، بيش از ابوذر، خطاب به ماست كه خويشتن را منتسب به آن والا تبار مى دانيم .

# دفاع زبانى

زبان ، تيغى است دو دم ، مى تواند به گناه و تهمت و غيبت بچرخد، كه محصول آن شعله هاى جهنم است ، و مى تواند به حق و دفاع از مظلوم گشوده شود، كه فرآورده اش نعمتهاى الهى و «اجر كريم» است . حضرت از غيبت و تهمت برحذر مى دارد، راه روشن را هم نشان مى دهد. مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

هركس كه در برابر غيبتى كه از يك برادر مؤ من مى شود، از او دفاع كند، بر خداوند سزاوار است كه او را از آتش جهنم آزاد كند.»

«اى ابوذر!...

هركس كه نزد او برادر مسلمانش را غيبت كنند و او توانايى دفاع و يارى او را داشته باشد و ياريش كند، خداوند هم در دنيا و آخرت ، به يارى او مى شتابد؛ امّا اگر اورا خوار دارد و دفاع زبانى نكند (در حالى كه قدرت دفاع داشته باشد) خداوند هم او را خوار مى سازد، در دنيا و در آخرت !» (٦٠)

آيا اين چيزى جز «نهى از منكر»، در قالبى خاص است ؟ غيبت از بدترين منكرات است كه به تحقير و رسوايى يك مؤ من مى انجامد، آنكه مى تواند جلوگيرى كند، ولى كوتاهى كند، آگاهانه حقّى را زير پا نهاده ، كه مى توانسته آن را روشن سازد. زبان ، اگر نتواند (يا نخواهد) گوياى حق و مدافع مظلوم و مبيّن راستيها باشد، پس به چه كار مى آيد؟!...

# هيزم كش دوزخ

خصومت ميان مؤ منان ، به نفاق و نيرنگ و خيانت مى انجامد.

زبان ناسالم ، نقش تباهى آفرينى دارد و گفته هاى غرض آلود، فضا رامسموم و رابطه ها را تيره تر مى سازد.

بى شك ، «سخن چينى» رشته هاى دوستى را خاكستر مى كند و دوچهره هاى منافق ، ريشه صداقتها را قطع مى كنند و شاخه هاى صفا و دوستى را مى برند.

باز گرديم به كلام پاك نبوى ، كه به ابوذر چنين توصيه مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

هرگز «قتّات» به بهشت نمى رود. (ابوذر مى پرسد: قتّات كيست ؟ مى فرمايد:)

سخن چين ! آرى ، سخن چين در آخرت از عذاب الهى آسوده نيست .

اى ابوذر!...

هركس در دنيا دو چهره و دو زبانه باشد، در آخرت نيز، دو زبان از آتش خواهد داشت .

اى ابوذر!...

مجلسها و حرفها «امانت» است و افشاى راز برادرانت «خيانت» !» (٦١)

آرى ... آنكه راز خويش را پيش تو مى گويد و سفره رازش ‍ را برايت مى گشايد، تو را امين و جوانمرد مى داند؛ وگرنه اسرار خود را بر تو نمى گفت . اگر نتوانى اسرار ديگران را نگهدارى ، چه اميد و توقعى دارى كه ديگران رازدار تو باشند؟

باز مى بينيم كه ماييم و اين زبان خطرناك كه اگر رهايش ‍ گذاريم ، شعله ها مى فروزد و هستيها مى سوزاند، پس آن بهتر كه مهارى از «تقوا» بر آن بزنيم ، تا هم خويش مصون بمانيم و هم ديگران ، زيان نبينند.

رازدارى ، نشان مردانگى است و پرده درى ، نامردى است ،

گفتن هر سخنى در هر جا نبود شيوه مردان خدا هر سخن جا ومقامى دارد مرد حق ، حفظ كلامى دارد.

# قهر و آشتى

بذر تفرقه و خصومت ، در سرزمين «جدايى»ها پاشيده مى شود و بهره را شيطان مى برد، نه كس ديگر!

نبى مكرّم اسلام ، مظهر محبت و مودّت و صفا بود، و امّت خويش را نيز به اين «وادى نورانى» سوق مى داد. هنوز كلام آن حضرت را در زشتى غيبت و تهمت و سخن چينى و دورويى و بدزبانى به پايان نرسانده ايم ، باز هم گوش جان به نصايح آن «اسوه صدق و صفا» مى سپاريم ، كه مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

كارهاى هفتگى مردم دنيا، همواره روزهاى «دوشنبه» و «پنجشنبه» بر خدا عرضه مى شود، خدا براى هر بنده مؤ منى مغفرت و رحمت مى آورد؛ مگر براى آن كه ميان او و برادرش دشمنى باشد. كه آنگاه گفته مى شود: كارهاى اين دو را واگذاريد، تا وقتى با هم آشتى كنند (يعنى عملشان به حساب نمى آيد...)

اى ابوذر!...

هرگز مبادا كه از برادر دينى ات جدايى كنى ، چرا كه اعمال با اين گونه مفارقتها و جداييها پذيرفته نيست .

اى ابوذر!...

تو را از قهر و مفارقت نهى مى كنم . اگر هم ناچارى ، بيش از سه روز طول مده ، كسى كه در حال قهر با برادر دينى اش ، از دنيا برود، آتش برايش سزاوارتر است !» (٦٢)

جان به فداى رسول رحمت ، كه همواره با كلام و رفتارش ، سايه اى از محبت و صفا و روحى از اخوت و وفا بر سر امت و پيروان مى گسترد.

# كبر، بيمارى روح

متكبران ، براى جبران كمبود شخصيت ، براى ديگران «قيافه» مى گيرند و خود را مهمتر از آنچه هستند، جلوه مى دهند.

بانى تكبر، «ابليس»است و اهل كبر و «خودبزرگ بينى» اصحاب شيطانند.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اشاره به مظاهرى از كبر، در نكوهش آن مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

هركس دوست بدارد كه ديگران ، در مقابل او به احترام بايستند، جايگاهش را در آتش دوزخ آماده سازد!

اى ابوذر!...

هركس بميرد، درحالى كه در دلش هم وزن يك دانه ارزن «كبر» باشد، هرگز بوى بهشت را نخواهد شنيد، مگر آنكه پيش از مرگ ، توبه كند...

اى ابوذر!... بيشتر دوزخيان ، «مستكبران» اند.»

در اينجا، مردى پرسيد:

اى پيامبر! آيا كسى هست كه از «كبر»، رهايى يافته باشد؟ فرمود: «آرى ، هركس لباس پشمينه بپوشد، سوار بر الاغ شود، گوسفند بدوشد وبا بينوايان نشست و برخاست كند، از تكبّر نجات مى يابد.»

«اى ابوذر!...

هركس كه كالاها و اجناس خويش را، خود به دست گيرد و به خانه آورد، از كبر «مبرّا» مى شود.» (٦٣)

اينها فقط نمونه است و اشاره دارد به اينكه تكبر انسان ، يا در «لباس» جلوه مى كند، يا در «مركب و ماشين» نمود مى يابد، يا در پرهيز انسان از كارهاى دستى و انجام امور شخصى خود، يا در رفت و آمد با سرمايه داران و مرفّهان بى درد و اشراف مستكبر حضرت موارد ديگرى را بر مى شمارد:

«اى ابوذر!...

هركس از روى تكبّر، لباس بلند (كه روى زمين كشيده شود) بپوشد، خداوند در قيامت به او نظر رحمت نمى افكند.

اى ابوذر!...

هركس دامان لباسش را كوتاه بگيرد (كه روى زمين كشيده نشود) و با دست خود، كفش خود را بدوزد و چهره بر خاك نهد، از «تكبّر» ايمن مى شود.

اى ابوذر!...

هركس دو جامه دارد، يكى را خود بپوشد، ديگرى را به برادر دينى اش بپوشاند.» (٦٤)

# مرفّهين بى درد

رفاه ، غفلت مى آورد و غفلت ، بى دردى در پى دارد. مرفّهين بى درد و برخورداران بى تعهد، به تعبير امام پايبند به «اسلام آمريكايى»اند، و اينها ريشه در وضع معيشتى انسان دارد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

«اى ابوذر!...

بزودى كسانى از امّت من خواهند بود، كه در دامن نعمتها به دنيا مى آيند و رشد مى كنند. همتشان ، غذاهاى رنگارنگ و نوشابه هاى مختلف است و اينها را با سخن ، تمجيد و ستايش مى كنند. اينان ، بدترين امت منند.

اى ابوذر!...

كسى كه زيباپوشى را واگذارد، با آنكه مى تواند برخوردار شود، خود را بى آنكه به بينوايى گرفتار شود، فروتن سازد، مال را، بى آنكه در راه معصيت باشد، خرج كند و محرومان را رسيدگى كند و با اهل فهم و حكمت معاشرت كند، (از شايستگان است » (٦٥)

اى ابوذر!...

لباس خشن بپوش ، تا فخر و مباهات ، راه به تو نيابد.

اى ابوذر!...

در آخرالزمان كسانى خواهند بود، كه در زمستان و تابستان ، جامه پشمين مى پوشند و خود را برتر از ديگران مى شمارند؛ اينان ، مورد لعنت فرشتگان آسمان و زمين اند.»> ۲ وصاياى پيامبرانه

# وصاياى پيامبرانه

«ابوذر اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! مرا توصيه اى كن .

پيامبر تو را به «تقوا» سفارش مى كنم ، چرا كه تقوا در راءس همه كارهاى توست .

ابوذر باز هم بفرماييد، بيشتر.

پيامبر بر تو باد قرآن خواندن و ياد خداى متعال ، چرا كه تلاوت قرآن براى تو در آسمانها «ياد» است و در زمين ، «نور»» .(٧٢)

تقوا عنوان كلى است ، پرواى از خدا در همه كارها. قرآن خواندن هم ، انس مستمر با آفريدگار و كلام اوست ، كه تلاوت هر روزه ، «برنامه گرفتن» از اين منشور بى نظير و جاويدان است . ابوذر قانع نيست ، بيشتر مى خواهد و بيشتر، از اين رو، از حضرت مطالب بيشتر و مواعظ بليغ ‌تر مى طلبد. اين گفتگو ادامه مى يابد:

«ابوذر باز هم بيفزاى ، اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم !

پيامبر بر تو باد «جهاد» . چرا كه رهبانيت آيين من ، جهاد است .

ابوذر با زهم بيشتر، يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم !

پيامبر بر تو باد «سكوت» ، مگر آنجا كه حرف نيك بگويى ، چرا كه سكوت و خموشى شيطان را از تو طرد مى كند و در امور دينى هم ياور توست .» (٧٣)

اين هم جهاد است ، ليكن در جبهه درونى و در جهاد با نفس . گاهى كنترل زبان و مهار كردن سخنان ، از يك جنگ بيرونى دشوارتر است و قوّتى بيشتر مى طلبد. چه بسيار حرفها كه بى پايه و بى مايه است و خاستگاه نفسانى دارد و وسوسه هاى ابليسى انگيزه آن گفتار است ، پس خموشى گزيدن و رعايت سكوت و كم حرفى ، بستن راه شيطان است .

«ابوذر اى پيامبر، باز هم موعظه ام كن ، و بيشتر!

پيامبر از خنده زياد بپرهيز، چرا كه دل را مى ميراند و نور چهره را از بين مى برد.

ابوذر باز هم ، يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم !...

پيامبر به پايين تر از خودت نگاه كن ، نه به بالاتر از خويش ، چرا كه اين سبب مى شود نعمتهاى خدا را درباره خودت ، كم مشمارى .» (٧٤)

در احاديث ديگر، اين نكته با تفصيل بيشترى آمده است . در امور دنيايى و برخورداريها و مال و معيشت و زندگى ، بايد به پايين تر از خود نگريست نه بالاتر. چون نظر به پايين تر، سبب مى شود انسان آنچه را هم كه دارد قدر بشناسد و شكرگزار باشد. اما اگر به بالاتر از خود بنگرد و تمتعات و امكانات و رفاه و خانه و حقوق و... ديگران را ببيند، هميشه احساس كمبود مى كند و به دنياطلبى و «تكاثر» مى گرايد.

اما در امور اخروى و معنوى ، انسان بايد به بالاتر از خود بنگرد (اين در احاديث آمده است ). به آنكه علم بيشتر، تقواى افزونتر، خلوص و صداقت برتر دارد، و معرفتش بيشتر، اخلاقش نيكوتر و روحياتش والاتر است . اينها قله هاى كمالند. توجه به اين گونه افراد بالاتر از خود، سبب مى شود كه انسان به ضعفهاى اخلاقى و معنوى خود واقف گردد و تلاش ‍ بيشتر كند تا به آن قله برسد و به آنچه دارد، قانع نگردد. چرا كه مراتب كمال و معنويت انسان ، تا بى نهايت قابل رشد و فزايندگى است . برگرديم به كلمات نورانى حضرت رسالت :

«ابوذر اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باز هم بر موعظه هاى خود بيفزاى .

پيامبر با خويشاوندانت رفت و آمد داشته باش ، هرچند آنها از تو قطع رابطه كنند. بينوايان محروم را دوست داشته باش و با آنان مجالست و همنشينى كن . (قبلاً هم گذشت كه اين كار، سبب زدودن «تكبر» مى شود و گُل تواضع را بر شاخه زندگيمان مى شكوفاند.)

ابوذر يا رسول الله ، باز هم !

پيامبر حق را بگو، هر چند تلخ باشد!

ابوذر باز هم ، اى پيامبر!

پيامبر در راه خدا، از ملامت و نكوهش ملامتگران نترس .» (٧٥)

(راستى ، در تعارض راه خدا و پسند مردم ، كدام يك را بايد برگزيد؟ كسانى از سرزنش و حرفهاى مردم مى هراسند و به همين خاطر، حرف حق را نمى گويند، به وظيفه عمل نمى كنند و از گرفتن يك «موضع مكتبى» مى هراسند. اما مرد حق ، در راه خدا از هيچ ملامتى نمى ترسد. ديگران هرچه مى خواهند بگويند، اگر كارشان طبق رضاى خدا باشد، ديگران و حرفهايشان مهم نيست ...)

«ابوذر (آخرين سؤ ال) يا رسول الله ، بيشتر موعظه ام كن !

اى ابوذر!...

آنچه از عيب و مسائل خويش مى دانى ، بايد تو را از پرداختن به ديگران باز دارد و آنچه خود انجام مى دهى ، بر ديگران ستم مكن . در عيب انسان ، همين بس كه از عيوب ديگران آن را بشناسد كه از خودش نمى شناسد...» (٧٦)

در امثال فارسى ما نيز اين گونه سخن زياد است . سير، يك روز به پياز طعنه مى زند كه چه قدر بدبويى !... پياز مى گويد: تو از عيب خود بى خبرى ، از اين رو به عيبجويى ديگران پرداخته اى . و به تعبير ديگر: يك سوزن به خودت بزن ، يك جوالدوز به ديگرى . سبب پرداختن به ضعفها و عيوب ديگران ، آن است كه از عيوب خود بى خبريم و يا فراموش ‍ مى كنيم و چيزى را بر ديگران ناروا و زشت مى شماريم كه در خودمان نيز، همانها يافت مى شود. اين خود، عيبى است بزرگ .

ابوذر مى گويد: پيامبر آنگاه دست بر سينه ام نهاد و فرمود:

«اى ابوذر!...

هيچ عقلى ، همچون تدبير و آينده نگرى نيست ،

هيچ تقوا و وَرَعى ، همچون پرهيز از حرامهاى خدا نيست .

و... هيچ افتخار و شرافتى ، همچون «حسن خلق» و خوش اخلاقى نيست !» (٧٧)

در اينجا، اين سلسله نور و اين آبشار حكمت ، پايان مى پذيرد. اساسى ترين حكمتها و اندرزهايى كه براى دين و دنيايمان سودبخش است ، توجه به آنها، ما را به فلسفه بلند و ناب هستى و حيات ، نزديكتر مى سازد.

در اين نوشتار، در آستان روايت شريفى بوديم كه نصايح حضرت رسالت را صحابى گرانقدر، «ابوذر غفارى» برايمان نقل مى كرد.

اميد است روشنى بخش دل و جانمان بوده باشد و چراغ راه و راهگشاى زندگيمان ،

كه ما «حيات طيبه» خويش را، مديون ارشادهاى اولياء خداييم .

# پى نوشت ها

۱ - از جمله در كتاب «مكارم الاخلاق» طبرسى ، ص ۴۵۸ و بحارالا نوار، علامه مجلسى ، ج ۷۴ (چاپ بيروت) ص ۷۴.

۲ - ا أ باذَرّ! اُعبُدِاللّهَ كَأ نَّك تَراهُ فإ نْ كُنتَ لا تَراهُ فإ نَّهُ يَراكَ. وَاعْلَمْ أ نَّ أ وَّلَ عِبادَةِ اللّهِ الْمَعْرِفةُ بِهِ فَهُوَ الا وَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، فَلا شَيْءَ قَبلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلا ثانِيَ لَهُ، وَالْباقِي لا إ لى غايَةٍ، فاطِرُ السَّماواتِ و الاْ رْضِ وَما فِيهِما وَما بَيْنَهُما مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرْ.

۳- ثُمَّ الاْ يمانُ بِي وَ الاْ قْرارُ بأ نَّ اللّهَ تعالى أ رْسَلَنِي إ لى كافَّةِ النّاسِ بَشِيرا وَنَذِيرا وَداعِيا إ لَى اللّهِ بِإ ذْنِهِ وِسِراجا مُنِيرا.

۴- ثُمَّ حُبُّ أ هْلِ بَيْتِيَ الّذِينَ أ ذْهَبَ اللّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرا. وَاعْلَمْ يا أ باذرّ! اءنّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أ هْلَ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَها نَجا وَمَنْ رَغِبَ عَنْها غَرِقَ.

۵- يا أ باذَرّ! اِغْتَنِمْ خَمْسا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبابَك قَبلَ هَرَمِكَ، وَصِحَّتَك قَبْلَ سُقْمِكَ، وَغِناك قبلَ فَقْرِكَ وفَراغَك قَْبلَ شُغْلِكَ وَحَياتَك قَبْلَ مَوْتِكَ.

۶- يا أ باذَرّ! إ يّاكَ وَالتَّسْوِيفَ بِعَمَلِكَ فَإ نَّكَ بِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بِما بَعْدَهُ، فإ نْ يَكنْ غَدٌ لَكَ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَما كُنْتَ فِي الْيَوْمِ. وَإ نْ لَمْ يَكُنْ لَمْ تَنْدَمْ عَلى ما فَرَّطْتَ فِيِ الْيَوْمِ.

يا أ باذَرّ! كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْما لايَسْتَكْمِلُهُ، وَمُنتَظِرٍ غَدا لا يَبْلُغُهُ.

يا أ باذَرّ! لَوْ نَظَرْتَ إ لَى الاْ جَلِ وَمَسِيرِهِ لاَ بْغَضْتَ الاْ مَلَ وَغُرورَهُ.

يا أ باذَرّ! كُنْ كَأ نَّكَ فِي الدُّنْيا غَرِيبٌ أ و كَعابِرِ سَبِيلٍ وَعُدَّ نَفْسَك مِنْ أ صْحابِ الْقُبُور.

۷- خُذْ مِنْ صِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِك وَمِنْ حَياتِك قَبْلَ مَوْتِكَ، فَإ نَّكَ لا تَدْرِي مَا اسْمُك غَدا.

يا أ باذر! إ يّاكَ أ نْ تُدْرِكَكَ الصَّرْعَةُ عِنْدَ الْعَثْرَةِ، فلا تُقالُ العَثْرَةَ، وَلاتُمَكَّنُ مِنَ الرَّجْعَةِ. وَلايَحْمِدُكَ مَنْ خَلَّفْتَ بِما تَركْتَ وَلا يَعْذِرُك مَنْ تُقْدِمُ عَلَيْهِ بِمَا اشْتَغَلْتَ بِهِ.

۸- يا أ باذر! كُنْ عَلى عُمْرِكَ أ شَحَّ مِنْكَ عَلى دِرْهَمِكَ وَدِينارِكَ.

۹- يا أ باذر! هَلْ يَنْتَظِرُ أ حَدُكم إ لاّ غِنىً مُطْغِيا أ وْ فَقْرا مُنْسِيا أ وْ مَرَضا مُفْسِدا أ وْ هَرَما مُقْعِدااءوْ مَوْتا مُجْهِزا، اءوْ الدَّجّالَ فَإ نَّهُ شَرُّ غايِبٍ يُنْتَظَرُ، اَوِالسّاعَةَ والسّاعَةُ اءدْهى وَأ مَرُّ.

۱۰- إ نَّ شَرَّ النّاسِ مَنزِلَةً عِنْدَ اللّهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ عالِمٌ لا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ.

۱۱- مَنْ طَلَبَ عِلْما لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ اِلَيْهِ لَمْ يَجِدْ ريِحَ الْجَنَّةِ.

۱۲- يا أ باذر! إ ذا سُئِلْتَ عَنْ عِلمٍ لا تَعْلَمُهُ فَقُلْ: لا أ عْلَمُهُ، تَنْجُ مِنْ تَبِعَتِهِ، وَلاتُفْتِ بِما لا عِلْمَ لَكَ بِهِ، تَنْجُ مِنْ عَذابِ اللّهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

۱۳- يا اءباذر: يَطْلُعُ قَوْمٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَلى قَوْمٍ مِنْ اءهْلِ النّارِ فَيَقُولونَ: ما اَدْخَلَكُمُ النّارَ وَقَدْ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بَتَاءْدِيبِكُمْ وَ تَعْلِيمِكُمْ؟ فَيَقُولُون : إ نّا كُنّا نَاءمُرُ لِالخَيْرِ وَلا نَفْعَلُهُ.

۱۴- يا أ باذر! إ نَّ حُقُوقَ اللّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ أ عْظَمُ مِنْ أ نْ يَقُومَ بِهَا الْعِبادُ، وَإ نَّ نِعَمَ اللّهِ أ كْثَرُ مِنْ أ نْ يُحْصِيَها الْعِبادُ، وَلكِنْ أ مْسُوا وأ صبِحُوا تائِبِينَ.

يا أ باذر! إ نَّكَ فِى مَمَرِّ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ فِي اَّجالٍ مَنْقُوصَةٍ وَأ عْمالٍ مَحْفُوظَةٍ وَالْمَوْتُ يَاءْتِي بَغْتةً. وَمَنْ يَزْرَعْ خَيْرا يُوشِكُ أ نْ يَحصُدَ خَيْرا وَمَنْ يَزْرَعْ شَرّا يُوشِكُ أ نْ يَحْصُدَ نَدامَةً. وَلِكُلِّ زارِعٍ مِثْلَ ما زَرَعَ، لا يَسبِقُ بَطِي ءٌ لِحْظَةً وَلا يُدْرِكُ حَرِيصٌ ما لَمْ يُقَدَّرْ لَهُ وَمَنْ اءُعْطِيَ خَيْرا فاللّهُ أ عْطاهُ وَمَنْ وُقِيَ شَرّا فَاللّهُ وَقاهُ.

۱۵- يا أ باذر! اَلْمُتَّقُونَ سادَةٌ، وَالْفُقَهاءُ قادَةٌ، وَمُجالَسَتُهُمُ الزِّيادَةُ. إ نَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرى ذَنْبَهُ كَأ نَّهُ صَخْرَةٌ يَخافُ أ نْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَإ نَّ الْكافِرَ يَرى ذَنْبَهُ كَأ نَّهُ ذُبابٌ مَرَّ عَلى أ نْفِهِ.

يا أ باذر! إ نَّ اللّه تَبارَكَ وَ تَعالى إ ذا أ رادَ بِعَبْدٍ خَيْرا جَعَلَ ذُنوُبَه بَيْنَ عَيْنَيْهِ (مُمَثَّلةً وَالاْ ثْمَ عَلَيْهِ ثَقِيلاً وَبِيلاً). وَإ ذا أ رادَ بِعَبْدٍ شرّا أ نْساهُ ذُنُوبَهُ.

۱۶- يا أ باذر! لا تَنظُرْ إ لى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلكِنِ انْظُرْ إ لى مَنْ عَصَيْتَهُ.

يا أ باذر! مَنْ وافَقَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ فَذاكَ الَّذِي أ صابَهُ حَظُّهُ. وَمَنْ خالَفَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ فَإ نَّما يُوبِقُ نَفْسَهُ.

يا أ باذر! إ نَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ رِزْقَهُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ.

يا أ باذر! دَعْ ما لَسْتَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ. فَلا تَنْطِقْ بِما لا يَعْنِيكَ وَاخْزِنْ لِسانَكَ كَما تَخْزِنُ وَرِقَكَ.

۱۷- يا أ باذر! إ نَّ اللّهَ جلَّ ثَناؤُهُ لَيُدْخِلُ قَوْما الْجَنَّةَ فَيُعْطِيهِمْ حَتّى يَمَلَّوا وَفَوْقَهُمْ قَوْمٌ فِي الدَّرَجاتِ الْعُلى ، فَإ ذا نَظَرُوا إ لَيْهِمْ عَرَفُوهُمْ فَيَقُولُونَ: رَبَّنا إ خْوانُنا كُنّا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيا فَبِمَ فَضَّلْتَهُمْ عَلَيْنا؟ فَيُقالُ: هَيْهاتَ هَيهاتَ إ نَّهُم كانوا يَجُوعُون حِينَ تَشْبَعوُن وَيَظْمَؤُنَ حِينَ تَرْوُونَ وَيَقُومُونَ حِينَ تَنامُونَ وَيَشْخَصُونَ حِينَ تَخْفَضُونَ.

أ باذر! جَعَلَ اللّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ قُرِّةَ عَيْنِي فِي الصَّلاةِ وَحَبَّبَ إ ليَّ الصَّلاةَ كَما حَبَّبَ إ لى الْجائِعِ الطَّعامَ، وَإ لى الظَّمْاَّنِ الْماءَ. وَإ نَّ الْجائِعَ إ ذا أ كَلَ شَبِعَ وَإ نَّ الظَّمْاَّنَ إ ذا شَرِبَ رَوِيَ، وَأ نا لا أ شْبَعُ مِنَ الصَّلاةِ.

۱۸- يا أ باذر! إ نَّكَ ما دُمْتَ فِي الصَّلاةِ فَإ نَّكَ تَقْرَعُ بابَ الْمَلِكِ الْجَبّارِ، وَمَنْ يُكثِرْ قَرْعَ بابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ.

۱۹- ما مِنْ مُؤ مِنٍ يَقُومُ مُصَلِّيا إ لاّ تَناثَرَ عَلَيْهِ الْبِرُّ ما بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَرْشِ وَوُكِّلَ بِهِ مَلَكٌ يُنادي : يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ تَعْلَمُ ما لَكَ فِى الصَّلاةِ وَمَنْ تُناجِي مَا انْفَتَلْتَ.

۲۰- يا أ باذر! أ يُّما رَجُلٍ تَطَوَّعَ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعةً سِوَى الْمَكْتُوبَةِ كانَ لَهُ حَقّا واجِبا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ.

۲۱- يا أ باذر! الدُّنْيا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكافِرِ وَما أ صْبَحَ فِيها مُؤْمِنٌ إ لاّ حَزِينا، فَكَيْفَ لا يَحْزَنُ الْمُؤْمِنُ وَقَدْ أ وْعَدَهُ اللّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ اءنَّهُ وارِدٌ جَهَنَّمَ وَلَمْ يَعِدْهُ أ نَّهُ صادِرٌ عَنْها وَليَلْقِيَنَّ أ مْراضا وَمُصِيباتٍ وَاءُمورا تَغِيظُهُ وَلَيُظْلَمَنَّ فَلا يُنْتَصَرُ، يَبْتغِي ثَوابا مِنَ اللّهِ تَعالى فَلا يَزالُ حَزِينا حَتّى يُفارِقَها، فَإ ذا فارَقَها أ فْضى إ لَى الرّاحَةِ وَالْكَرامَةِ.

يا أ باذر! ما عُبِدَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلى مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ.

۲۲- يا أ باذر! مَنِ استَطاعَ أ نْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَمَنْ لَمْ يَسْتطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزنَ وَلْيَتَباكَ، إ نَّ الْقَلْبَ القاسيَ بَعِيدٌ مِنَ اللّهِ تَعالى وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ.

يا أ باذر! يَقُولُ اللّه تَعالى : لا اءجْمَعُ عَلى عَبْدٍ خَوْفَيْنِ وَ لا أ جْمَعُ لَهُ أ مْنَينِ، فَإ ذا أ مِنَنِي فِي الدُّنْيا أ خَفْتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَإ ذا خافَنِي فِي الدُّنْيا اَّمَنْتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ....

يا أ باذر! إ نَّ الْعبْدَ لَيُعْرَضُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ يَوْمَالْقِيامَة فِيمَنْ ذَنَبَ ذُنُوبَهُ، فَيَقُولُ: أ ما إ نِّي كُنْتُ خائِفا مُشْفِقا فَيُغْفَرُ لهُ.

۲۳- يا أ باذر! إ نَّ الرَّجُلَ ليَعْمَلُ الْحَسَنةَ فَيَتَّكِلُ عَلَيْها وَيَعْمَلُ الُمحَقَّراتِ حتّى يأ تِيَ اللّهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضْبانُ وَإ نَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ السَّيِّئَةَ فَيَفْرُقُ مِنْها يَاءتْي اَّمِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ.

۲۴- يا أ باذر! إ نَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذلِكَ بَاءبِي اءَنْتَ وَ اءُمِّي يا رَسُولَ اللّه ؟ قالَ: يَكُونُ ذلِكَ الذّنبُ نُصْبَ عَيْنَيْهِ تائِبا مِنْهُ فارّا إ لَى اللّهِ عزَّ وَجلَّ حَتّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

يا اءباذر! اَلْكَيِّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوتِ والْعاجِزُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ وَهَواها و تَمَنّى عَلى اللّهِ عَزَّوَجَلَّ الاْ مانِيَّ.

۲۵- منْ لَمْ يَنْسَ الْمَقابِرَ والْبِلى وَتَرَكَ فَضْلَ زِينَةِ الدُّنْيا واَّثَرَ ما يَبْقى عَلى ما يَفْنى وَلَمْ يَعُدَّ غَدا مِن اءيّامِهِ وَعَدَّ نَفْسَهُ فِي الْمَوْتى . يا اءباذر! إ نّ اللّه تبارك و تعالى لم يُوحِ إ لىَّ اءنِ اجْمَعِ المالَ (إ لى المال) وَلكِنْ اءوحى إ لىَّ اءن سَبِّحْ بِحمْدِ ربّك وَكُنْ مِنَ الساجدينَ وَاعبُدْ رَبَّك حَتّى ياءتِيَك اليقينُ.

۲۶- يا اءباذر! وَالَّذى نَفْسُ محمّدٍ بِيَدِهِ لَوْ اءنَّ الدُّنْيا كانَتْ تَعْدِلُ عِندَاللّهِ جُناحَ بَعُوضَةٍ اءو ذُبابٍ ما سَقَى الكافِرَ مِنها شَرْبَةً مِنْ ماءٍ.

۲۷- يا اءباذر! إ نَّ جَبْرَئِيلَ عليه‌السلام اءتانِي بِخَزائِنِ الدُّنْيا عَلى بَغْلَةٍ شَهْباءَ فقال لي : يا محمّد: هذِهِ خَزائنُ الدّنيا وَلاتُنْقِصُكَ مِن حَظِّكَ عِنْدَ رَبِّكَ، فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ! لا حاجَةَ لِي بِها، إ ذا شَبِعْتُ شَكَرْتُ رَبِّي وَإ ذا جُعْتُ سَاءلْتُهُ.

۲۸- يا اءباذر! إ ذا اءرادَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَزَهَّدهُ فِي الدُّنْيا وَبَصَّرَهُ بِعُيوبِنَفِسْهِ.

يا اءباذر! ما زهِدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيا إ لاّ اءَنْبَتَ اللّهُ الْحِكْمةَ فِي قَلْبِهِ واءنْطَقَ بِها لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ بِعُيوبِ الدُّنْيا وَدائِها وَدَوائِها و اءخْرَجَهُ مِنْها سالِما إ لى دارِ السَّلامِ.

۲۹- يا اءباذر! إ نّي اءلْبَسُ الْغَلِيظَ وَاءجْلِسُ عَلى الاْ رْضِ وَاءلْعَقُ اءصابِعِي وَاءرْكَبُ الْحِمارَ بِغَيْرِ سَرْجٍ وَاءرْدِفُ خَلْفِي ، فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنّتِي فَلَيْسَ مِنِّي .

يا اءباذر! حُبُّ الْمالِ وَالشَرَفِ اءذْهَبُ لِدِينِ الرَّجُلِ مِنْ ذِئبَيْنِ ضارِيَيْنِ فِي زَرْبِ الْغَنَمِ فاءغارا فِيها حَتّى اءصْبَحا فَماذا اءبْقَيا مِنْها؟

۳۰- يا اءباذر! إ نَّ الدُّنْيا مَشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَالاْ بْدانِ وَ إ نَّ اللّهَ تَبارَكَ وَ تَعالى سائِلُنا عَمّا نَعَّمَنا فِي حَلالِهِ فَكَيْفَ بِما اءنْعَمْنا فِي حَرامِه ؟

۳۱- يا اءباذر! إِنِّي قَدْ دَعَوْتُ اللّهَ جَلّ ثَناؤ هُ اءنْ يَجْعَلَ رِزْقَ مَنْ يُحِبُّني كَفافا وَاءنْ يُعْطِيَ مَنْ يُبْغِضُنِي كَثْرةَ الْمالِ وَالْوَلَدِ.

يا اءباذر! طُوبى لِلزّاهِدِينَ فِي الدُّنْيا الرّاغِبِينَ فِي الاَّْخِرَةِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا اءرْضَ اللّهِ بِساطا وَتُرابَها فِراشا وَماءَها طِيبا وَاتّخَذُوا كِتابَ اللّهِ شِعارا وَدُعاءهُ دِثارا، يَقْرِضُونَ الدُّنْيا قَرْضا.

يا اءباذر! حَرْثُ الاَّْخِرةِ الْعملُ الصّالِحُ وَحَرْثُ الدُّنْيَا الْمالُ وَالبَنُونَ.

۳۲- يا اءباذر! إ ذا دَخَلَ النُّورُ الْقَلْبَ انْفَسَحَ الْقَلْبُ وَاتَّسَعَ، قُلْتُ: فَما عَلامَةُ ذلِكَ بِاءبِي اءنْتَ وَاءُمِّي يا رَسُولَ اللّهِ؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اَلا نابَةُ إ لى دارِ الْخُلُودِ وَالتَّجافِي عَن دارِ الْغُرورِ وَالاِسْتِعْدادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ.

۳۳- يا اءباذر! اِتَّقِ اللّهَ وَلاتُرِ النّاسَ اَنَّكَ تَخْشَى اللّهَ فَيُكْرِمُوكَ وَقَلبُكَ فاجِرٌ.

يا اءباذر! لِيَكُنْ لَكَ في كلّ شَي ءٍ نيَّةٌ صالِحةٌ حَتّى في النَومِ وَالا كل .

۳۴- يا اءباذر! لِتُعَظِّمْ جَلالَ اللّهِ فِي صَدْرِك ....

يا اءباذر! إ نَّ للّهِ مَلائِكةً قِياما مِنْ خِيفَةِ اللّهِ ما رَفَعُوا رُؤُوسَهُمْ حَتّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ النَّفْخَةُ الاَّْخِرَةُ فَيَقُولُونَ جَمِيعا: سُبْحانَكَ (رَبَّنا) وَبِحَمْدِك ما عَبَدْناكَ كَما يَنْبَعِي لَك اءنْ تُعْبَدَ.

يا اءباذر! لَوْ كانَ لِرَجُلٍ عَمَلُ سَبْعِينَ نبِيّا لاَسْتَقَلَّ عَمَلَهُ مِنْ شِدَّةِ ما يَرى يَوْمَئِذٍ، وَلَوْ اءنَّ دَلْوا مِن غِسْلِينٍ صُبَّ فِي مَطْلَعِ الشَّمْسِ لَغَلَتْ مِنْهُ جَماجِمُ مَنْ فِي مَغْرِبِها، وَلَوْ زَفِرَتْ جَهَنَّمُ زَفْرَةً لَمْ يَبْقَ مَلكٌ مُقرَّبٌ وَلا نَبِيُّ مُرْسَلٌ إ لا خَرَّ جاثِيا عَلى رُكْبَتَيْهِ يَقُولُ: رَبِّ (ارْحَمْ) نَفْسِي حَتّى يَنْسى إ بْراهِيمُ إ سْحقَ وَيَقُولُ: يا رَبِّ اءنا خَلِيلُكَ إ بْراهِيمُ فَلا تَنْسَني .

۳۵- يا اءباذر! اِخْفِضْ صَوْتَكَ عِنْدَ الْجَنائِزِ وَعِنْدَ الْقِتالِ وَعِنْدَالْقُرْاَّنِ.

يا اءباذر! إ ذا تَبِعْتَ جَنازَةً فَلْيَكُنْ عَقْلُكَ فِيها مَشْغُولا بِالتَّفَكُّرِ وَالْخُشُوعِ وَاعْلَمْ اءنَّكَ لاحِقٌ بِهِ.

يا اءباذر! اِعْلَمْ اءنَّ كلُّ شَي ءٍ إ ذا فَسَدَ فَالْمِلْحُ دَواؤُهُ فإ ذا فَسَدَ الْمِلْحُ فَلَيْسَ لَهُ دواءٌ.

يا اءباذر! رَكْعَتانِ مُقْتَصِدَتانِ فِي التَّفَكُّرِ خَيْرٌ مِنْ قِيامِ لَيْلَةٍ والْقَلْبُ ساهٍ.

۳۶- يا اءباذر! الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرُّ والْباطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ. ورُبَّ شَهْوَةِ ساعَةٍ تُوجِبُ حُزْنا طَوِيلا.

۳۷- يا اءباذر! حاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ اءنْ تُحاسَبَ فَهُوَ اءهْوَنُ لِحِسابِكَ غَدا. وَزِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ اءنْ تُوزَنَ، وتَجَهَّزْ لِلْعَرْضِ الاْ كْبَرِ يَوْمَ تُعْرَضُ لاتَخْفى مِنْكَ عَلَى اللّهِ خافِيةٌ.

يا اءباذر! اِسْتَحِ مِنَ اللّهِ، فَإ نِّي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا اءزالُ حِينَ اءذْهَبُ إ لَى الْغائِطِ مُقَنِّعا بِثَوبي اءستَحْيِي مِنَ الْمَلَكَينِ اللَّذَيْنِ مَعِي .

يا اءباذر! اءتُحِبُّ اءنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فِداكَ اءبِي ، قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : فَاقْصُرْ مِنَ الاْ مَلِ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنَيْكَ. وَاسْتَحِ مِنَ اللّهِ حقَّ الْحَياءِ، قالَ: قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ، كُلُّنا نَسْتَحْيِي مِنَ اللّهِ، قالَ: لَيْسَ ذلِكَ الْحَياءُ وَلكِنَّ الْحَياءَ مِنَ اللّهِ اءنْ لا تَنْسَى الْمَقابِرَ وَالْبِلى ، وَتَحْفَظَ الجَوْفَ وَما وَعى ، وَالرَّاءْسَ وَماحَوى . وَمَنْ اءرادَ كَرامَةَ الاَّْخِرَةِ فَلْيَدَعْ زِينَةَ الدُّنْيا، فَإ ذا كُنْتَ كَذلِكَ اءصَبْتَ وِلايَةَ اللّهِ.

۳۸- يا اءباذر! مَثَلُ الذّي يَدْعُو بِغيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الذّي يَرْمي بِغيْر وَتَرٍ.

۳۹- يا اءباذر! إ نَّ اللّه يُصْلِحُ بِصَلاحِ الْعَبْدِ وُلْدَهُ وَوُلْدَ وُلْدِهِ وَيَحفَظُهُ في دُوَيْرَتِهِ وَالدُّورَ حَوْلَهُ ما دامَ فِيهِم .

۴۰- يا اءباذر! إ نَّ رَبَّك عَزَّ وَجَلَّ يُباهِي الْمَلائِكَةَ بِثَلاثَةِ نَفَرٍ: رَجُلٍ في اءرْضٍ قَفْرٍفَيُؤَذِّنُ ثُمَّ يُقِيمُ ثُمَّ يُصلِّي ، فَيَقُولُ رَبُّكَ لِلْمَلائِكةِ: اُنظُرُوا إ لى عَبْدِي يُصَلِّي وَلا يَراهُ اءحَدٌ غَيْري ، فَيَنْزِلُ سَبْعُونَ اءلفِ مَلَكٍ يُصَلُّون وَراءَهُ وَيَسْتَغْفِروُنَ لَهُ إ لَى الْغَدِ مِنْ ذلِكَ الْيَوْمِ. وَرَجُلٍ قامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلّى وَحْدَه فَسَجَد وَنامَ وَهُوَ ساجِدٌ، فَيَقُولُ اللّهُ تَعالى : اُنْظُرُوا إ لى عَبْدِي رُوحُهُ عِنْدِي وَجَسَدُهُ ساجِدٌ. وَرَجلٍ في زَحْفٍ فَرَّ اءصحابُهُ وَثَبَت هُوَ يُقاتِلُ حَتّى يُقْتَلَ.

۴۱- يا اءباذر! ما مِن رَجُلٍ يَجْعَلُ جَبْهَتَهُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بِقاعِ الاَْرْضِ إ لاّ شَهِدَتْ لَهُ بِها يَوْمَ الْقِيامَةِ. وَما مِنْ مَنزِلٍ يَنْزِلُهُ قَوْمٌ إ لاّ وَاءصْبَحَ ذلِكَ الْمَنْزِلُ يُصلّي عَلَيْهِمْ اءو يَلْعَنُهُمُ.

يا اءباذر! ما مِنْ صَباحٍ وَلا رَواحٍ إ لاّ وَبِقاعُ الاْ رْضِ يُنادِي بَعْضُها بَعضا يا جارَةُ هِلْ مَرَّ بِكِ مَنْ ذَكَرَ اللّه تَعَالى اءوْ عَبْدٌ وَضَعَ جَبْهَتَهُ عَلَيْكَ ساجِدا للّهِ؟ فَمِنْ قائِلَةٍ: لا، وَمِن قائِلَةٍ نَعَمْ، فَإ ذا قالَتْ: نَعَم ، اِهْتَزَّتْ وَانْشَرَحَتْ وَتَرى اءنَّ لَهَا الفَضْلَ عَلى جارَتِها.

۴۲- يا اءباذر! إ نَّ الاْ رْضَ لَتَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ إ ذا ماتَ اءرْبَعِينَ صَباحا.

۴۳- يا اءباذر! ما مِنْ شابٍّ تَرَكَ الدُّنْيا وَاءفْنى شَبابَهُ فِي طاعَةِ اللّهِ إ لاّ اءعْطاهُ اللّهُ اءجْرَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صِدِّيقا.

يا اءباذر! اَلذّاكِرُ فِي الْغافِليِنَ كَالْمُقاتِلِ فِي الفارِّينَ.

يا اءباذر! اَلْجَليسُ الصّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوِحدةِ، وَالْوِحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ. وَإ مْلاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ، وَالسَّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إ مْلاءِ الشَّرِّ.

يا اءباذر! لا تُصاحِبْ إ لاّ مُؤْمِنا. وَلايَاءكُلْ طعامَك إ لاّ تَقِيُّ. وَلا تَاءكُلْ طَعامَ الْفاسِقِينَ.

يا اءباذر! اءطْعِمْ طَعامَكَ مَنْ تُحِبُّهُ فِي اللّهِ. وَكُلْ طَعامَ مَنْ يُحبُّكَ فِي اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۴۴- يا اءباذر! إ نَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ لِسانِ كُلِّ قائِلٍ، فَلْيَتَقِّ اللّهَ امْرُؤٌ وَلْيَعْلَمْ ما يَقُولُ.

يا اءباذر! اُتْرُكْ فُضُولَ الْكَلامِ وَحَسْبُكَ مِنَ الْكَلامِ ما تَبْلُغُ بِهِ حاجَتَكَ.

يا اءباذر! كَفى بِالْمَرْءِ كِذْبا اءنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما يَسْمَعُ.

يا اءباذر! ما مِنْ شَيْءٍ اءحَقُّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسانِ.

۴۵- يا اءباذر! ما عَمِلَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسانَهُ.

يا اءباذر! لا تَكُنْ عَيّابا وَلا مَدّاحا ولا طَعّانا ولامُمارِيا.

يا اءباذر! لا يَزالُ الْعَبْدُ يَزْدادُ مِنَ اللّهِ بُعْدا ما ساءَ خُلْقُهُ.

يا اءباذر! اَلْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ خُطْوَةٍ تَخْطُوها اِلَى الصَّلاةِ صَدَقَةٌ.

۴۶- يا اءباذر! مَنْ اءجابَ داعِيَ اللّهِ وَاءحْسَنَ عِمارَةَ مَساجِدِ اللّهِ كانَ ثَوابُهُ مِنَ اللّهِ الْجَّنَةُ. فَقُلْتُ: بِاءبِي اءنْتَ وَاءُمِّي يا رَسُولَ اللّهِ كَيْفَ يُعْمَرُ مَساجِدَ اللّهِ؟ قَال : لا يُرْفَعُ فِيها الاْ صْواتُ وَلايُخاضُ فِيها بِالْباطِلِ وَلايُشْتَرى فِيها ولايُباعُ، فَاتْرُكِ اللَّغْوَ ما دُمْتَ فِيها، فإ نْ لَم تَفْعَلْ فَلا تَلُومَنَّ يَوْمَ الْقِيامةِ إ لاّ نَفْسَكَ.

يا اءباذر! إ نَّ اللّهَ تعالى يُعْطِيكَ مادُمْتَ جالِسا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفَسٍ تَنَفَّسْتَ فِيهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَتُصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلائِكَةُ وَيُكْتَبُ لَكَ بِكُلِّ نَفَسٍ تَنَفَّسْتَ فِيهِ عَشْرُ حَسَناتٍ وَيُمْحى عَنْكَ عَشْرُ سَيِّئاتٍ.

۴۷- يا اءباذر! يَقُولُ اللّهُ تَبارَكَ وَ تَعالى : إ نَّ اءحَبَّ الْعِبادِ إ لَيَّ الْمُتَحابُّونَ مِنْ اءَجْلِي ، اَلْمُتَعَلِّقَةُ قُلوُبُهمْ بِالْمَساجِدِ وَالْمُسْتَغْفِروُنَ بِالاْ سْحارِ، اءُولئِكَ إ ذا اءرَدْتُ بِاءهْلِ الاْ رْضِ عُقُوبةً ذَكْرُتُهُمْ فَصَرَفْتُ الْعُقُوبَةَ عَنْهُمْ.

يا اءباذر! كُلُّ جُلُوسٍ فِي الْمَسْجِدِ لَغْوٌ إ لاّ ثَلاثٌ: قِراءَةُ مُصَلٍّ، اءوْ ذِكرُ اللّهِ، اءوْ سائِلٌ عَنْ عِلمٍ.

۴۸- يا اءباذر! كُنْ بِالْعَمَلِ بِالتَّقوى اءَشَدَّ اهْتِماما مِنْكَ بِالْعَمَلِ، فَإ نَّهُ لا يَقِلُّ عَمَلٌ بِالتَّقْوى وَكَيْفَ يَقِلُّ عَمَلٌ يُتَقَبَّلُ، يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إ نَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

يا اءباذر! لا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِّينَ حَتّى يُحاسِبَ نَفْسَهُ اءشَدَّ مِنْ مُحاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ، فَيَعْلَمَ مِنْ اءيْنَ مَطْعَمُهُ وَمِنْ اءيْنَ مَشْرَبُهُ وَمِنْ اءيْنَ مَلْبَسُهُ، اءمِنْ حِلٍّ اءمْ مِنْ حَرامٍ؟

يا اءباذر! مَنْ لَمْ يُبالِ مِنْ اءيْنَ يَكْتَسِبُ الْمالَ لَمْ يُبالِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اءيْنَ اءدْخَلَهُ النّارَ.

يا اءباذر! مَنْ سَرَّهُ اءنْ يَكُونَ اءكْرَمَ النّاسِ فَلْيَتَّقِ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ.

يا اءباذر! إ نَّ اءحَبَّكُمْ اِلَى اللّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ اءكْثَرُكُمْ ذِكْرا لَهُ. وَاءكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ اءتْقاكُمْ لَهُ. وَاءنْجاكُمْ مِنْ عَذابِ اللّهِ اءشَدُّكُمْ لَهُ خَوْفا.

يا اءباذر! إ نَّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقوُنَ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي لا يُتَقّى مِنْهُ، خَوْفا مِنَ الدُّخُولِ فِي الشُّبْهَةِ.

يا اءباذر! مَنْ اءطاعَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ ذَكَرَاللّهَ وَإ نْ قَلَّتْ صَلاتُهُ وَ صِيامُهُ وَ تِلاوَتُهُ لِلْقُرْاَّنِ.

يا اءباذر! مِلاكُ الدِّينِ الْوَرَعُ وَرَاءسُهُ الطّاعَةُ.

۴۹- يا اءباذر! كُنْ وَرِعا تَكُنْ اءعْبَدَ النّاسِ، وَخَيْرُ دِينِكُم الْوَرَعُ.

يا اءباذر! فَضْلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَضْلِ الْعِبادَةِ، وَاعلَمْ اءنَّكُمْ لَوْ صَلَّيتُمْ حَتّى تَكُونوا كالْحَنايا وَصُمْتُمْ حَتّى تَكُونُوا كالاْ وْتارِ ما يَنْفَعُكُمْ ذلِكَ إ لاّ بِوَرَعٍ.

يا اءباذر! إ نَّ اءهْلَ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيا هُمْ اءوْلِياءُ اللّهِ تَعالى حَقّا.

يا اءباذر! مَنْ لَمْ يَاءْتِ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِثَلاثٍ فَقَدْ خَسِرَ. قُلْتُ: وَمَا الثَّلاثُ، فِداك اءبِي وَ اءُمِّي ؟ قالَ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَمّا حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ، وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ السُّفَهاءِ، وَخُلْقٌ يُدارِي بِهِ النّاسَ.

۵۰- يا اءباذر! إ نْ سَرَّكَ اءنْ تَكُونَ اءقْوَى النّاسِ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَإ نْ سَرَّكَ اءنْ تَكوُنَ اءكْرَمَ النّاسِ فَاتَّقِ اللّهَ. وَإ نْ سَرَّك اءنْ تَكُونَ اءغْنَى النّاسِ فَكُنْ بِما فِي يَدِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ اءوْثَقَ مِنْكَ بِما فِي يَدِكَ.

يا اءباذر! لَوْ اءنَّ النّاسَ كُلَّهُمْ اءخَذُوا بِهذهِ الاَّْيَةِ لَكَفَتْهُمْ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا ويَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إ نَّ اللّهَ بالِغُ اءمْرِهِ».

۵۱- يا اءباذر! يَقُولُ اللّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ: وَعِزَّتِي وَجَلالِي لا يُؤْثِرُ عَبْدِي هَوايَ عَلى هَواهُ إ لاّ جَعَلْتُ غِناهُ فِي نَفْسِهَ وَهُمُومَهُ فِي اَّخِرَتِهِ وَضَمِنْتُ السَّماواتِ وَالاْ رْضَ رِزْقَهُ وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْقَهُ وَكُنتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَةِ كُلِّ تاجِرٍ ...

۵۲- يا اءباذر! اءَلا اءُعَلِّمُكَ كَلِماتٍ يَنْفَعُكَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ؟ قُلْتُ: بَلى يا رَسُولَ اللّهِ، قالَ: اِحْفَظِ اللّهَ يَحْفَظْكَ. اِحفَظِ اللّهَ تَجِدْهُ اءمامَكَ. تَعَرَّفْ اِلَى اللّهِ فِي الرَّخاءِ يَعْرِفْكَ فِي الشِّدَّةِ. وَإ ذاَ فَاسْاءلِ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ. وَاِذا اسْتَعَنْتَ فَاستَعِنْ بِاللّهِ، فَقَدْ جَرَى الْقَلَمُ بِما هُوَ كائِنٌ إ لى يَوْمِ الْقِيامَةِ، فَلَوْ اءنَّ الْخَلْقَ كُلَّهُم جَهِدُوا اءنْ يَنْفَعُوكَ بِشي ءٍ لَمْ يُكتَبْ لَك ما قَدَرُوا عَلَيْهِ، وَلَوْ جَهِدُوا اءنْ ضُرُّوكَ بِشَي ءٍ لَمْ يَكْتُبْهُ اللّهُ عَلَيْكَ ما قَدَرُوا عَلَيْهِ. فَإ نِ اسْتَطَعْتَ اءنْ تَعْمَلَ للّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرَّضا فِي الْيَقِينِ فَافْعَلْ وَ إ نْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَإ نَّ فِي الصَّبْرِ عَلى ماتَكْرَهُ خَيْرا كَثِيرا. وَإ نَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَالْفَرَجَ مَعَ الكَرْبِ وَإ نَّ مَعَ الْعُسْرِيُسْرا.

۵۳- فَمَنْ قَنَعَ بِما رَزَقَهُ اللّهُ فَهُوَ اءغْنَى النّاسِ.

۵۴- يا اءباذر! إ نَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إ نِّي لَسْتُ كَلامَ الْحَكِيمِ اءتقَبَّلُ وَلكِنْ هَمَّهُ وَهَواهُ، فَإ نْ كانَ هَمُّهُ وَهَواهُ فِيما اءُحِبُّ وَاءرْضى جَعَلْتُ صَمْتَهُ حَمْدا لِي وَذِكْرا (وَوَقارا) وَإ نْ لَمْ يَتكلَّمْ.

يا اءباذر! إ نَّ اللّهَ تَبارَكَ وَتَعالى لا يَنْظُرُ إ لى صُوَرِكُمْ وَلا إ لى اءمْوالِكُمْ وَاءقْوالِكُمْ وَلكِنْ يَنظُرُ إ لى قُلُوبِكُمْ وَاءعْمالِكُمْ.

يا اءباذر! اَلتَّقْوى ههُنا، اَلتَّقْوى ههُنا، وَاءشارَ إ لى صَدْرِهِ.

۵۵- يا اءباذر! هِمِّ بِالْحَسَنةِ وَإ نْ لَمْ تَعْمَلْها لِكَيْلا تُكْتَبَ مِنَ الْغافِلِينَ.

۵۶- يا اءباذر! اءرْبَعٌ لا يُصِيبُهُنَّ إ لاّ مُؤْمِنٌ: الصَّمْتُ وَهُوَ اءوّلُ الْعِبادِة ، وَالتَّواضُعُ للّهِ سُبْحانَهُ، وَذِكْرُ اللّهِتَعالى فِي كُلِّ حالٍ وَقَلِّةُ الشَّيْءِ يَعْنِي قِلّةَ الْمالِ.

۵۷- يا اءباذر! مَنْ مَلَكَ ما بَيْنَ فَخِذَيْهِ وَبَيْن لِحْيَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

۵۸- يا اءباذر! وَهَلْ يُكِبُّ الناسَ عَلى مَناخِرِهِمْ فِي النّارِ إ لاّ حَصائِدُ اءلْسِنَتِهِمْ، إ نَّكَ لا يَزالُ سالِما ما سَكَتَّ فَإ ذا تَكَلَّمْتَ كَتَبَ اللّهُ لَكَ اءوْ عَلَيْكَ.

يا اءباذر! إ نَّ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمجْلسِ لِيَنْصَحَكُم بِها فَهَوى فِي جَهَنَّمَ ما بَيْنَ السَّماءِ وَالاْ رْضِ.

يا اءباذر! وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ وَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ.

يا اءباذر! مَنْ صَمَتَ نَجا، فَعَلَيْكَ بِالصِّدْقِ وَلا تُخْرِجَنَّ مِنْ فِيكَ كِذْبا اءبَدا. قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ فَما تَوْبةُ الرَّجُلِ الَّذي كَذِبَ مُتعَمِّدا؟ قالَ: الاِسْتِغْفارُ وَالصَّلَواتُ الْخَمْسُ تَغْسِلُ ذلِكَ.

۵۹- يا اءباذر! إ يّاكَ وَالْغيبَةَ، فَإ نَّ الْغِيبَةَ اءشَدُّ مِنَ الزِّنا، قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ وَلِمَ ذلِكَ بِاءبِي اءنْتَ وَ اءُمِّي ؟ قالَ: لاِ نَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَيَتُوبُ إ لَى اللّهِ فَيَتوُبُ اللّهُ عَلَيْهِ، وَالْغِيبَةُ لا تُغْفَرُ حَتّى يَغْفِرَها صاحِبُها.

يا اءباذر! سِبابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَقِتالُهُ كُفْرٌ، وَاءكْلُ لَحْمِهِ مِن مَعاصِي اللّهِ، وَحُرمَةُ مالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ. قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ وَمَا الْغِيبةُ؟ قالَ: ذِكْرُكَ اءخاكَ بِما يَكْرَهُ. قُلْتُ: يا رَسُول اللّهِ فَإ نْ كانَ فِيهِ ذاكَ الَّذِى يُذْكَرُ بِهِ؟ قالَ: اِعْلَم إ نَّكَ إ ذا ذَكَرْتَهُ بِما هُو فِيهِ فَقَد اغْتَبْتَهُ وَإ ذا ذَكَرْتَهُ بِما لَيْسَ فِيهِ فَقدْ بَهتَهُ.

۶۰- يا اءباذر! مَنْ ذَبَّ عَنْ اءخِيهِ الْمُسْلِمِ الْغِيبَةَ كانَ حَقّا عَلَى اللّهِ اءنْ يُعْتِقَهُ مِنَ النّار.

يا اءباذر! مَنِ اغْتِيبَ عِنْدَهُ اءخُوهُ الْمُسْلِمُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ فَنَصَرَهَ نَصَرَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيا وَالاَّْخِرَة ، فَإ نْ خَذَلَهُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ خَذَلَهُ اللّهُ فِي الدُّنْيا وَالاَّْخِرَةِ.

۶۱- يا اءباذر! لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتّاتٌ، قُلْتُ: وَمَا الْقَتّاتُ؟ قالَ: الَّنمّامُ.

يا اءباذر! صاحِبُ النمِيمَةِ لا يَستَرِيحُ مِنْ عَذابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الاَّْخِرةِ.

يا اءباذر! مَنْ كانَ ذا وَجْهَيْنِ وَلِسانَينِ فِي الدُّنْيا فَهُوَ ذُو لِسانَيْنِ فِي النّارِ.

يا اءباذر! الَْمجالِسُ بِالاْ مانَةِ وَإ فْشاءُ سِرِّ اءخِيكَ خِيانَةٌ.

۶۲- يا اءباذر! تُعْرَضُ اءعْمالُ اءهْلِ الدُّنْيا عَلَى اللّهِ مِنَ الْجُمْعةِ إ لَى الْجُمْعَةِ فِي يَوْمِ الاْثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ فَيُسْتَغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمنٍ إ لاّ عَبْدا كانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اءخِيهِ شَحْناءُ، فَيُقالُ: اُتْرُكُوا عَمَلَ هذَيْنِ حَتّى يَصْطَلِحا.

يا اءباذر! إ يّاكَ وَهِجْرانَ اءخِيك ، فَإ نَّ الْعَمَلَ لا يُتَقَبَّلُ مَعَ الْهِجْرانِ.

يا اءباذر! اءنْهاكَ عَنِ الْهِجْرانِ، وَإ نْ كُنْتَ لا بُدَّ فاعِلا تَهْجُرُهُ فَوْقَ ثَلاثِةِ اءيّامٍ (كُملا)، فَمَنْ ماتَ فِيها مُهاجِرا لاِ خِيهِ كانَتِ النّارُ اءوْلى بِهِ.

۶۳- يا اءباذر! مَنْ اءحَبَّ اءنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجالُ قِياما فَلْيَتَبَوَّاءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ.

يا اءباذر! مَنْ ماتَ وَفِي قَلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مِن كِبْرٍ لَمْ يَجِدْ رائِحَةَ الْجَنَّةِ إ لاّ اءنْ يَتُوبَ قَبْلَ ذلِكَ.

يا اءباذر! اءكْثَرُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ الْمُستَكْبِرُونَ. فَقالَ رَجُلٌ: وَهَلْ يَنْجُو مِنَ الْكِبْرِ اءحَدٌ يا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: نَعَمْ، مَنْ لَبِسَ الصُّوفَ وَرَكِبَ الْحِمارَ وَحَلِبَ الشّاةَ وَجالَسَ الْمَساكِينَ.

يا اءباذر! مَنْ حَمَلَ بِضاعَتَهُ فَقَدْ بَرِئ مِنَ الْكِبْرِ (يَعنْي ما يَشْتَرِى مِنَ السُّوقِ).

۶۴- يا اءباذر! مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إ لَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ....

يا اءباذر! مَنْ رَفَعَ ذَيْلَهُ وَخَصَفَ نَعْلَهُ وَعَفَّرَ وَجْهَهُ فَقَدْ بَرِئ مِنَ الْكِبْرِ.

يا اءباذر! مَنْ كانَ لَهُ قَمِيصانِ فَلْيَلْبَسْ اءحَدُهُما وَلْيُلْبِسِ الاَّْخَرَ اءخاهُ.

۶۵- يا اءباذر! سَيَكُون ناسٌ مِنْ اءُمّتي يُولَدُون فِي النَّعِيمِ وَيَغْذَونَ بِهِ، هِمَّتُهُمْ اءلْوانُ الطَّعامِ وَالشَّرابِ وَيَمْدَحُونَ بِالْقَوْلِ اءُولئِكَ شِرارُ اءُمَّتِي .

يا اءباذر! مَنْ تَرَكَ لِبْسَ الْجَمالِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ تَواضُعا للّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي غَيْرِ مَنْقَصَةٍ وَاءذَلَّ نَفْسَهُ فِي غَيْرِ مَسْكَنَةٍ وَاءنْفَقَ ما جَمَعَهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَرَحِمَ اءهْلَ الذُّلِّ وَالْمَسكَنَةِ وَخالَطَ اءهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ.

۶۶- يا اءباذر! اِلْبَسِ الْخَشِنَ مِنَ اللِّباسِ، وَالصَّفِيقَ مِنَالثِّيابِ لِئَلاّ يَجِدَ الْفَخْرُ فِيكَ مَسْلَكا.

يا اءباذر! يَكُونُ فِي اَّخِرِ الزَّمانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَيْفِهمْ وَشِتائِهِمْ، يَرَوْنَ اءنَّ لَهُمُ الفَضْلَ بذلك عَلى غَيْرِهِم اءُولئِكَ تَلْعَنُهُمْ مَلائِكَةُ السَّماواتِ وَالاْ رْضِ.

۶۷- طُوبى لِمَنْ صَلُحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَتْ عَلانِيَتُهُ وَعَزَلَ عَنِ النّاسِ شَرَّهُ، طُوبى لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ وَاءنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ وَاءمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ.

۶۸- إ نّي لَمْ اءبْعَثْكَ لِتَجْتَمِعَ الدنيا بَعْضَها على بَعضٍ وَلكِنّي بَعَثْتُكَ لِتَرُدَّ عَنّي دَعْوَةَ المظلومِ.

۶۹- عَلَى الْعاقِلِ مالَمْ يَكُنْ مَغْلُوبا عَلى عَقْلهِ اءنْ يَكُونَ لَهُ ثَلاثُ ساعاتٍ: ساعَةٌ يُناجِي فِيها رَبَّهُ، وَساعةٌ يُفَكِّرُ فِيها فِي صُنْعِ اللّهِ تَعالى ، وَساعةٌ يُحاسِبُ فِيها نفسَهُ فيما قَدَّمَ وَاءخَّرَ، وَساعَةٌ يَخْلُو فِيها بِحاجَتِهِ مِنَ الْحَلالِ مِنَ المَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ. وَعَلَى الْعاقِلِ اءنْ يَكُونَ ظاعِنا إ لاّ فِي ثَلاثٍ: تَزَوُّدٍ لِمَعادٍ، اءوْ مَرَمَّةٍ لِمَعاشٍ، اءو لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. وَعَلَى الْعاقِلِ اءنْ يَكُونَ بَصِيرا بِزَمانِه ، مُقْبِلا عَلى شَاءْنِهِ، حافِظا لِلِسانِهِ. وَمَنْ حَسِبَ كَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلامُهُ إ لاّ فِيما يَعْنِيهِ.

۷۰- عَجَبٌ لِمَنْ اءيْقَنَ بِالنّار ثُمَّ ضَحِكَ، عَجَبٌ لِمَنْ اءيّقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ، عَجَبٌ لِمَنْ اءبْصَرَ الدُّنْيا وَتَقَلُّبَها بِاءهْلِها حالا بَعْدَ حالٍ ثُمَّ هُوَ يَطْمَئِنُّ إ لَيْها، عَجَبٌ لِمَنْ اءيْقَنَ بِالْحِسابِ غَدا ثُمَّ لَمْ يَعْمَلْ.

۷۱- إ قرَاءْ يا اءباذر! «قَدْ اءفْلَحَ مَنْ تَزَكّى ، وَذَكرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّى ، بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياة الدُّنْيا، وَالاَّْخِرَةُ خَيْرٌ وَاءبْقى ، إ نَّ هذا يعني ذِكْرُ هذِهِ الاْ رْبَعِ الاَّْياتِ لَفِي الصُّحُفِ الاُْولى ، صُحُفِ إ بْراهِيمَ وَمُوسى».

۷۲- قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ اءوْصِنِي . قالَ: اءُوصِيكَ بِتَقوَى اللّه ، فإ نّهُ رَاءسُ اءمْرِكَ كُلِّهِ.

فقلتُ: يا رسولَ اللّه زِدْني . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : عَليك بِتِلاوَةِ الْقُرْاَّنِ وَذِكْرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإ نَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّماءِ وَنُورٌ فِي الاْ رْضِ.

۷۳- قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : عَلَيْكَ بِالْجِهادِ، فَإ نَّهُ رُهْبانِيَّةُ اءُمَّتِي . قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : عَلَيْكَ بِالصَّمْتِ إ لاّ مِنْ خَيْرٍ، فَإ نَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطانِ عَنْكَ وَعَوْنٌ لَكَ عَلى اءُمُورِ دِينِكَ.

۷۴- قُلْتُ: يا رَسُولِ اللّهِ زِدْنِي . قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : إ يّاكَ وَكَثْرَةَ الضِّحْكِ، فَإ نَّهُ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ. قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اُنْظُرْ إ لى مَنْ هُوَ تَحْتَكَ وَلا تَنْظُرْ إ لى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، فإ نَّهُ اءجْدَرُ اءنْ لا تَزْدَرِي نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكَ.

۷۵- قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : صِلْ قَرابَتَكَ وَإ نْ قَطَعُوك وَاءحِبَّ الْمَساكِينَ وَاءكثِرْ مُجالَسَتَهُم . قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : قُلِ الْحَقَّ وَإ نْ كانَ مُرّا. قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : لا تَخَفْ فِي اللّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ.

۷۶- قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ زِدْنِي . قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : يا اءباذر: لِيَرُدَّكَ عَنِ النّاسِ ما تَعْرِفُ مِنْ نَفْسِكَ وَلا تَجُرْ عَلَيْهِمْ فِيما تَاءْتِي ، فَكَفى بالرَّجُلِ عَيْبا اءنْ يَعْرِفَ مِنَ النّاسِ ما يَجْهَلُ مِنْ نَفْسِهِ.

۷۷- يا اءباذر! لا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ، وَلا وَرَعَ كالْكَفِّ عَنِ الَْمحارِمِ، وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ.

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc500848285)

[درباره اين كتاب 4](#_Toc500848286)

[الگو گرفتن از الگوها 5](#_Toc500848287)

[شاءن نزول 6](#_Toc500848288)

[محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، معلم توحيد 7](#_Toc500848289)

[رسالت جهانى پيامبر 8](#_Toc500848290)

[درسى براى زندگى 9](#_Toc500848291)

[تعهد در برابر فرصتها 12](#_Toc500848292)

[تعهد علم و دانش 14](#_Toc500848293)

[غرور علمى 15](#_Toc500848294)

[خسارت علم بدون عمل 16](#_Toc500848295)

[سيماى پرهيزكاران 18](#_Toc500848296)

[راز برترى 21](#_Toc500848297)

[دو مرز بى نهايت 23](#_Toc500848298)

[گذرگاه جاودانگى آخرت 25](#_Toc500848299)

[اندوه سازنده 27](#_Toc500848300)

[غرور، آفت نيكى 29](#_Toc500848301)

[زهد از ديدگاه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 31](#_Toc500848302)

[باز هم دنيا 32](#_Toc500848303)

[آزادگى در سايه زهد 34](#_Toc500848304)

[ساده زيستى 35](#_Toc500848305)

[دنياى كفاف ياوبال ؟ 37](#_Toc500848306)

[دلهاى روشن 38](#_Toc500848307)

[دلهاى خائف 39](#_Toc500848308)

[عبرت از مرگ 41](#_Toc500848309)

[تلخى حق 42](#_Toc500848310)

[محاسبه نفس 43](#_Toc500848311)

[شليك بى خشاب 45](#_Toc500848312)

[مايه فخر خداوند 47](#_Toc500848313)

[زمينهاى شاهد 48](#_Toc500848314)

[سرمايه جوانى 50](#_Toc500848315)

[مراقبت زبان و بيان 51](#_Toc500848316)

[اَدب مسجد رفتن 52](#_Toc500848317)

[تقوا، ملاك قبول عمل 54](#_Toc500848318)

[«وَرع»، نيروى بازدارنده از گناه 56](#_Toc500848319)

[تقوا و توكّل 57](#_Toc500848320)

[معامله با خدا 58](#_Toc500848321)

[چند پند سودمند 60](#_Toc500848322)

[حساب ما با خدا، جداست . 61](#_Toc500848323)

[دوزخيان زبان ! 63](#_Toc500848324)

[غيبت يا تهمت ؟ 65](#_Toc500848325)

[دفاع زبانى 67](#_Toc500848326)

[هيزم كش دوزخ 68](#_Toc500848327)

[قهر و آشتى 70](#_Toc500848328)

[كبر، بيمارى روح 71](#_Toc500848329)

[مرفّهين بى درد 73](#_Toc500848330)

[وصاياى پيامبرانه 74](#_Toc500848331)

[پى نوشت ها 78](#_Toc500848332)

[فهرست مطالب 88](#_Toc500848333)